

سخرن انکتاب میرالمومنین امام المستنیر بن یوسف الدین سلطان جلایه آله
 و احبابه اجمعین سلووم الدین فی آرش طایفه محبت جناب که باو عهد بساطت
 سید انبیا بر آرت ختمیه قدسی خیمه بادشاه دار باده رسیده است
 و گویش این مکان و حدیث کن نشان که طایف سادما
 رعنا از شاه ساز نهانی باجم شگفته و شدت و رنما کشته و اوم و هوش
 بهم خفته بهفتاس حکم محرم قضا و قواست حکمت مابعد و پیش از حق
 هر خدائی فرشت باد سلطان باری و گریه بر حساب شادان حین و اسرای خنده و شاد
 گاه است آردی پشت و انفس شتاب در آتش است که با بخت اثار کشاید و است امام
 سبیل باری از قطره زودن آید و است که سرایه نشو و ناسه نونالان اقرانید و است
 که دنیا یان روز و انفس و اوقاف که عیسی در در آرت رضایا شاسن من وقوع احکام شفا
 ینا سیدان اگر اری مقدمات ذالقه صافه و در امارت آمو و شاخته بخودت نیا و شفا
 شکر الهی عیاشند لاله الحمد و الحمد که اگر چه از رگد رو وقوع قضیه جاگز است سلطان
 خلد شهبان جنب مکان نخست تراکم غلام غنوم مسج نقیش و ستان صاف و شفا
 رایت و گره اندام ابر ششوی آن شمس سپهر عظمت و کامکاری و مهر و استر و
 و اولاتباری بر و وسط السواد و دولت جاوید وید و شوق روشن و راین آرزو و شفا
 هر چند شاکه بشود و دوستی و ولا و نبایب شیمه صدق و صفا آن و شفا
 زین قضیه نام ضمیمه و ارفی آن اختر برج بنیالی و زود و الای مرقه و شفا و شفا



نسخ این کتاب در کتابخانه
 میرالمومنین امام المستنیر
 بن یوسف الدین سلطان جلایه
 آله و احبابه اجمعین سلووم
 الدین فی آرش طایفه محبت
 جناب که باو عهد بساطت
 سید انبیا بر آرت ختمیه
 قدسی خیمه بادشاه دار
 باده رسیده است و گویش
 این مکان و حدیث کن نشان
 که طایف سادما رعنا از
 شاه ساز نهانی باجم
 شگفته و شدت و رنما
 کشته و اوم و هوش بهم
 خفته بهفتاس حکم محرم
 قضا و قواست حکمت
 مابعد و پیش از حق
 هر خدائی فرشت باد
 سلطان باری و گریه بر
 حساب شادان حین و
 اسرای خنده و شاد
 گاه است آردی پشت و
 انفس شتاب در آتش
 است که با بخت اثار
 کشاید و است امام
 سبیل باری از قطره
 زودن آید و است که
 سرایه نشو و ناسه
 نونالان اقرانید و
 است که دنیا یان روز
 و انفس و اوقاف که
 عیسی در در آرت
 رضایا شاسن من
 وقوع احکام شفا
 ینا سیدان اگر اری
 مقدمات ذالقه
 صافه و در امارت
 آمو و شاخته
 بخودت نیا و شفا
 شکر الهی عیاشند
 لاله الحمد و الحمد
 که اگر چه از رگد
 رو وقوع قضیه
 جاگز است سلطان
 خلد شهبان جنب
 مکان نخست تراکم
 غلام غنوم مسج
 نقیش و ستان
 صاف و شفا
 رایت و گره اندام
 ابر ششوی آن
 شمس سپهر
 عظمت و کامکاری
 و مهر و استر و
 و اولاتباری بر و
 وسط السواد و
 دولت جاوید وید
 و شوق روشن و
 راین آرزو و شفا
 هر چند شاکه
 بشود و دوستی و
 ولا و نبایب
 شیمه صدق و
 صفا آن و شفا
 زین قضیه نام
 ضمیمه و ارفی
 آن اختر برج
 بنیالی و زود و
 الای مرقه و شفا
 و شفا

این که عینیت که از خدمت والا داری حرم خورشید بسیاری آسان ساخته
 و پسند خاطر و مستحق دانا تر آن بود که از کیفیت صحت ذات کامل سعادت و منفعت
 با قرب از نزد استخبار آن کرده شود و نه مقرب حضرت بهیستاده بخان بگفت دل محبت
 استقامت این مطلب تم تعین یافت که مقید بذاتی احوال افعال نشده باشد و هر
 شایسته و مانع گردد و با هم فروریقام نماید و چون سر رشته تعین بسط امور و وقوع حوادث و سوام
 نزدیک و دور در قضا اختیار و اقتدار بدستین میشود کار پر دوازده صلیح جبر است در احوال
 روانه شدن مقرب حضرت فرمود خبر صحت مسافر را و در یوم انشور اغنی الی سینه و
 ازین ننگهای پر شور و اختلاف دو آشی اولاد و بادشا فرمود و شیوع خود در ملک
 بیکان هند وستان بلسان جاو و بلال رسید چون اخبار در معرض صدق و کذب میباشد
 بقدر آنچه عیار آن محک و وقوع رسد مقرب حضرت فرمود را توقف فرمودیم و در این ایام
 که شاه اخبار پیرایه صدق پوشید و شایستگی بزم اعلام بهر رسانیده و ساکن حضرت تو را
 بیاری و دو گاری سلطان مرا بخش بافتابه که از مریدان و معتقدان دو دمان خلافت
 نشانست و بقیستای عهد و پیمان سابق چشم امید در راه داد و اعانت و نیکوکار
 درگاه و بن نیاز دارد و تعین یافته روانه گردید و از بگذر اعانت شاه را و در
 وارسال لشکر سیلاب سرعت دریا شور اطینان حاصل شد مقرب حضرت مذکور
 متوجه جرم و الا گشت هزاره و مرکب معاد و اقبال از نقاب عنایت ملک تنال شفیق و شکر

جواب مکتوب سلطان ملا بخش

این که عینیت که از خدمت والا داری حرم خورشید بسیاری آسان ساخته
 و پسند خاطر و مستحق دانا تر آن بود که از کیفیت صحت ذات کامل سعادت و منفعت
 با قرب از نزد استخبار آن کرده شود و نه مقرب حضرت بهیستاده بخان بگفت دل محبت
 استقامت این مطلب تم تعین یافت که مقید بذاتی احوال افعال نشده باشد و هر
 شایسته و مانع گردد و با هم فروریقام نماید و چون سر رشته تعین بسط امور و وقوع حوادث و سوام
 نزدیک و دور در قضا اختیار و اقتدار بدستین میشود کار پر دوازده صلیح جبر است در احوال
 روانه شدن مقرب حضرت فرمود خبر صحت مسافر را و در یوم انشور اغنی الی سینه و
 ازین ننگهای پر شور و اختلاف دو آشی اولاد و بادشا فرمود و شیوع خود در ملک
 بیکان هند وستان بلسان جاو و بلال رسید چون اخبار در معرض صدق و کذب میباشد
 بقدر آنچه عیار آن محک و وقوع رسد مقرب حضرت فرمود را توقف فرمودیم و در این ایام
 که شاه اخبار پیرایه صدق پوشید و شایستگی بزم اعلام بهر رسانیده و ساکن حضرت تو را
 بیاری و دو گاری سلطان مرا بخش بافتابه که از مریدان و معتقدان دو دمان خلافت
 نشانست و بقیستای عهد و پیمان سابق چشم امید در راه داد و اعانت و نیکوکار
 درگاه و بن نیاز دارد و تعین یافته روانه گردید و از بگذر اعانت شاه را و در
 وارسال لشکر سیلاب سرعت دریا شور اطینان حاصل شد مقرب حضرت مذکور
 متوجه جرم و الا گشت هزاره و مرکب معاد و اقبال از نقاب عنایت ملک تنال شفیق و شکر

این که عینیت که از خدمت والا داری حرم خورشید بسیاری آسان ساخته
 و پسند خاطر و مستحق دانا تر آن بود که از کیفیت صحت ذات کامل سعادت و منفعت
 با قرب از نزد استخبار آن کرده شود و نه مقرب حضرت بهیستاده بخان بگفت دل محبت
 استقامت این مطلب تم تعین یافت که مقید بذاتی احوال افعال نشده باشد و هر
 شایسته و مانع گردد و با هم فروریقام نماید و چون سر رشته تعین بسط امور و وقوع حوادث و سوام
 نزدیک و دور در قضا اختیار و اقتدار بدستین میشود کار پر دوازده صلیح جبر است در احوال
 روانه شدن مقرب حضرت فرمود خبر صحت مسافر را و در یوم انشور اغنی الی سینه و
 ازین ننگهای پر شور و اختلاف دو آشی اولاد و بادشا فرمود و شیوع خود در ملک
 بیکان هند وستان بلسان جاو و بلال رسید چون اخبار در معرض صدق و کذب میباشد
 بقدر آنچه عیار آن محک و وقوع رسد مقرب حضرت فرمود را توقف فرمودیم و در این ایام
 که شاه اخبار پیرایه صدق پوشید و شایستگی بزم اعلام بهر رسانیده و ساکن حضرت تو را
 بیاری و دو گاری سلطان مرا بخش بافتابه که از مریدان و معتقدان دو دمان خلافت
 نشانست و بقیستای عهد و پیمان سابق چشم امید در راه داد و اعانت و نیکوکار
 درگاه و بن نیاز دارد و تعین یافته روانه گردید و از بگذر اعانت شاه را و در
 وارسال لشکر سیلاب سرعت دریا شور اطینان حاصل شد مقرب حضرت مذکور
 متوجه جرم و الا گشت هزاره و مرکب معاد و اقبال از نقاب عنایت ملک تنال شفیق و شکر

در ملک خراسان حسبت داشتند و سوا جاعت فرود تر قریب بی بی هزار نظر خود بخوان
 در مدار نظر ارقند بار چنانچه بواسطی مطلع اند توقف دارند و درین خود والا رتبه عاقلان
 لازم الا عاقلان شایسته و فرامین اطراف دکانان ملک محروسه فرستاده مقرر فرمودیم که هر
 سند و در آن ملک خراسان حسبت نمایند که قریب بی بی صد و چهل و یک موکب مسعود و مریضه آنکه در گذر
 حاضر و میا بوده باشند بهر وجود خاطر آسان بوند و احسن بچرخند خواهند داشت که هیچ وجه
 سن او جو و خود در آن نخواهد شد و این را باندانی نیز محبت تقدیم مراسم تنبیت و قریب تبیین
 که علی شایع اعمال احراز سعادت مافات از ده از ملک بچی احوال اطلاع حاصل کرده
 مراجعت نماید که آنچه لازم مراتب بچائی بوده باشد ملل آید متعاقب دارد و درین حضور
 سراسر سرور خواهد گردید مرادات موافق خواهد پیش درستان حاصل و شکست بزرگ
 ماسان بچیر دوستی اقبال بیژن ال شکسته باطل با و مکتوبیکه بواسطی بیجا پور نوشته شده
 سلاطین بلند اقبال خسروان جاپون خال را در مرض مقدسه فرغ انسان حال که کوب
 و دشمنان آسمان میباشد و چنانچه هر روز از ازا دور بکلی لغو و عاقبت رسیدن شایسته
 و آتشین بدون اقامت مینه و برهان بر دیده دوران روشن ست همچنین شایسته مراد بختی
 سلطنت پناه فزون با وجود بعد سانس و وقوع بیونت پیوسته منظور نظر نیست
 خود کشید اثر دوستی و ایتلاف بوده و نکته از پیش دیده و قیقه شناسان که خیر امان دور
 نموده بکلی هست و الا نیت و خاطر خطر آسان رفت با وجود کشت خال اشکالی بکران کشتی
 و بهمانانی تجویض بزرگامیکه آن سلطنت پناه و پالیزی غرت و سلطان هرت و معاصرت

در ملک خراسان حسبت داشتند و سوا جاعت فرود تر قریب بی بی هزار نظر خود بخوان
 در مدار نظر ارقند بار چنانچه بواسطی مطلع اند توقف دارند و درین خود والا رتبه عاقلان
 لازم الا عاقلان شایسته و فرامین اطراف دکانان ملک محروسه فرستاده مقرر فرمودیم که هر
 سند و در آن ملک خراسان حسبت نمایند که قریب بی بی صد و چهل و یک موکب مسعود و مریضه آنکه در گذر
 حاضر و میا بوده باشند بهر وجود خاطر آسان بوند و احسن بچرخند خواهند داشت که هیچ وجه
 سن او جو و خود در آن نخواهد شد و این را باندانی نیز محبت تقدیم مراسم تنبیت و قریب تبیین
 که علی شایع اعمال احراز سعادت مافات از ده از ملک بچی احوال اطلاع حاصل کرده
 مراجعت نماید که آنچه لازم مراتب بچائی بوده باشد ملل آید متعاقب دارد و درین حضور
 سراسر سرور خواهد گردید مرادات موافق خواهد پیش درستان حاصل و شکست بزرگ
 ماسان بچیر دوستی اقبال بیژن ال شکسته باطل با و مکتوبیکه بواسطی بیجا پور نوشته شده
 سلاطین بلند اقبال خسروان جاپون خال را در مرض مقدسه فرغ انسان حال که کوب
 و دشمنان آسمان میباشد و چنانچه هر روز از ازا دور بکلی لغو و عاقبت رسیدن شایسته
 و آتشین بدون اقامت مینه و برهان بر دیده دوران روشن ست همچنین شایسته مراد بختی
 سلطنت پناه فزون با وجود بعد سانس و وقوع بیونت پیوسته منظور نظر نیست
 خود کشید اثر دوستی و ایتلاف بوده و نکته از پیش دیده و قیقه شناسان که خیر امان دور
 نموده بکلی هست و الا نیت و خاطر خطر آسان رفت با وجود کشت خال اشکالی بکران کشتی
 و بهمانانی تجویض بزرگامیکه آن سلطنت پناه و پالیزی غرت و سلطان هرت و معاصرت

در ملک خراسان حسبت داشتند و سوا جاعت فرود تر قریب بی بی هزار نظر خود بخوان
 در مدار نظر ارقند بار چنانچه بواسطی مطلع اند توقف دارند و درین خود والا رتبه عاقلان
 لازم الا عاقلان شایسته و فرامین اطراف دکانان ملک محروسه فرستاده مقرر فرمودیم که هر
 سند و در آن ملک خراسان حسبت نمایند که قریب بی بی صد و چهل و یک موکب مسعود و مریضه آنکه در گذر
 حاضر و میا بوده باشند بهر وجود خاطر آسان بوند و احسن بچرخند خواهند داشت که هیچ وجه
 سن او جو و خود در آن نخواهد شد و این را باندانی نیز محبت تقدیم مراسم تنبیت و قریب تبیین
 که علی شایع اعمال احراز سعادت مافات از ده از ملک بچی احوال اطلاع حاصل کرده
 مراجعت نماید که آنچه لازم مراتب بچائی بوده باشد ملل آید متعاقب دارد و درین حضور
 سراسر سرور خواهد گردید مرادات موافق خواهد پیش درستان حاصل و شکست بزرگ
 ماسان بچیر دوستی اقبال بیژن ال شکسته باطل با و مکتوبیکه بواسطی بیجا پور نوشته شده
 سلاطین بلند اقبال خسروان جاپون خال را در مرض مقدسه فرغ انسان حال که کوب
 و دشمنان آسمان میباشد و چنانچه هر روز از ازا دور بکلی لغو و عاقبت رسیدن شایسته
 و آتشین بدون اقامت مینه و برهان بر دیده دوران روشن ست همچنین شایسته مراد بختی
 سلطنت پناه فزون با وجود بعد سانس و وقوع بیونت پیوسته منظور نظر نیست
 خود کشید اثر دوستی و ایتلاف بوده و نکته از پیش دیده و قیقه شناسان که خیر امان دور
 نموده بکلی هست و الا نیت و خاطر خطر آسان رفت با وجود کشت خال اشکالی بکران کشتی
 و بهمانانی تجویض بزرگامیکه آن سلطنت پناه و پالیزی غرت و سلطان هرت و معاصرت

گروه بزرگ چون قافایان نامات میوز و تدارک ناکرده مفه و مست بطاقت و انان بیکر
بصاحب نیز و تو س با جزو باشد درین ایام که اقوام سر ریخته و قوافل فرارند به دست
منزله ای با این ارفاقی اختیار و تنویر و متبدل است شایسته بهمت غیرت اندیش و ناموس و حسبت
ساخت کیش است که نیز رسد اعتقاد و اخلاص و دست و رجل التین لطاف باطل آسان تر
و نهان از مطین اجمار از لایسته غنچه کشای حسرت مسدود مرتبات انتم مسوین زده
قیع مسکانات و بار از ریز و گرا و گره و غدار که بغض شیطان آل دمار و نصب بعین خاطر عدو
خا و صاعقه اند بر آفرید و خمیر نروت بخمر رهبر ابراب از غافل انیشت مطین آسوده و از دگر
خامنه ایی از نصب بان و است گردون عمار فریض شمار و زدمیر و گویا آسوده ایی
شمار و آنچه لازم آمد و ادعای باشد بمل آمده معاون و قایل واقع نخواهد شد یکی از آثار
میدان خاطر اندیش و طبع مقدس است حکام قرائم سلطنت آن شایسته نیست نیایات ایی
نعم فریبش از آنکه در نیوت نامه ها چون آیت قضا و واجب لا یشک است با هم ایی
مسدود ریاست که آن سلطنت پناه معنای بادشاهان سلطنت طریقه دوستی و دوست سوار
در رخ افاد و بدیعت سلطنت و قریب سبانی است و اتحاد و اتحاد زبان نغم خطرات قدم متحرک قول
و موافق اصل باشد که با قدرت این اتحاد و زمانچه قسط اتحاد و اتحاد و در نیوتی با نجام
و نهاد مسدود از قدرت که ناگو این برستان علی تر از ان شیرین کام خواهند کرد و چون
سپاهان و خمیر غایت سخون متوجه آن می باشد که از غیبت حال سعادت آسمان گشایش
سپاهان که آن دوستی سلاطین سلف بر بنیاد اتحادی مجد و شید گرد و دو مبارک کسرت

مَنْزِلَةُ الْفَقْرِ وَالْجُودِ

و مودت که بخون شای شام نهاد و گنجی و گزشتان بستان سر را بفرست و بیگانه است
 اعنی مکتوب مرغوب با غایت اسلوب سلطنت بناد و جلاله و عزیزان بوساطت بدهد و افاضل
 و الاقران قولم مایه در ساحتی با مصلحت سعادت نشون و زمانی با تمام برکات مقرون که
 الواب آید کار بر جبر و بخت میدار کند و در باب حصول کام و ذیل از کام داده و بفرستد و در آخر
 نموده باعث اظهار کرمای و بستاند و دل خرم و خاطر طایرین شده و چون از و بداند آن خوشی
 نظام است شام شام تحت ذات کامل اصفیات فرموده و همواره در کار و کمال انشراح و باغ ظاهر
 فردوس منظر کنه و زنده و اکرام و بی الوی الله عز و جل سعادت مجاریست با بسبب قدس که در دست
 انصاف و عدل از او ببارد و سلطان خاطر از حسن و طبع آسمان جوید و تحقیق و کجی خیال سعادت انشراح
 آنکه در دانه و جلال کی از بار باره دکان که از این آسمان اسب مشرب متعاقب بدهد و از او
 سوزی که روانه بزم حضور سراسر سرور خواهد کرد و بد که برسانیدن فرود استقامت و درج و باج
 و دستاورد دیگر باره و منتهی و مسرور گرداند و پیوسته کمالات و منیر و دانه و مرغوب خاطر طایرین
 بقام اعلام و اعلان و تکرار و بد که کار گزاران دولت ابد مدت و دوران دولت بستانند
 بر دهن آن مایه گردند و همواره در ساحت کار از او افاضل و افاضل که در کتب است و در خیال
 کمال و در جواب نامه که بعد از عزیزان نوشته شده نامه بسیار است آن سعادت و افاضل
 و از لال چشمه سبزه و حریف و منشا شیره و از و قلوب قدیر شایان مراتب و افاضل و در ساحت
 شایان که نمائی و داد و اعنی نامه الا و مکتوب علی خان الا شایان عزیزان که در ساحت و باج
 کشته سارت و شیرین کا حاجی شایسته شایسته و بیانی دوستی و ارسالی فیه و در دست سبزه و زمانی که

[illegible]

۱- اینده بزرگ
 ۲- اینده بزرگ
 ۳- اینده بزرگ
 ۴- اینده بزرگ
 ۵- اینده بزرگ
 ۶- اینده بزرگ
 ۷- اینده بزرگ
 ۸- اینده بزرگ
 ۹- اینده بزرگ
 ۱۰- اینده بزرگ

[illegible][illegible][illegible]

۱۳
 خود نمود و چنانکه
 و چنانکه را نمود
 ۱۴

مژده سر و نارنج و صفا و نور با طبعین شکر و نابا بر سر قریح تحفیل خوشی لی نمود و با این
چراغ خدای خوشید دنیا شمع و این سبزه افروز مناسب چنان نمود که چند لیس سبزه
چند و در آن دو شیرازی که بنگاه معبد انگلی را از آن آئین و بزم عیش خوشه به راز
یا یوت رنگین آئین نغمه ست و رانم انما و معصوب فلان ارسال دارد که قصد نشین و بزم
نیز در آئین با این دست یحیی دست بهیم بچند و چون فرستادن با و در آن بزم و با
خوشگوار در آن آئین است ناگوار و نیز و میخیزد و از هر قسم مزه که لازم میدانست چند و قدر شش
اسید که میخیزد بنگاه صفا عیش و خوشی و کامیابی و کامرانی باشند ناسه
بوالی ملک و در نوشته شده جابر سپاس بیکران و نفوذ در و میبایان شکر
بناب و آب تواند بود که آب روان گم جابری ریاضین غائب آئین اصناف
السان افراجه میوان است ام نبات و با و از زمین مدد صرف و هست بخت شگفتانید
بلغ و سیخ الفتای اسرار با اسرار و دینی و بیاد و شوق و این است فرموده و تعلیم
البته تقدیر هزاران هزار موت و بلع که کرم از آن فصل شش و بهار و موسم نور
و آب است بر لای هست نقش نموده گوهر شب بسایخ فراغت و ستیاری از
بسته و شمار مکت بخواس قدرت بر آورد و بسایخ راه ساکنان طریق
خداست گردانید و مذاق بهر یک از شش زبان منسل و عذب شناخت را
از پاشنه سبزه فکشت شد و سبزه چشایند و صلاوة و بیعتا بر سبزه و سرور
افیا و سبزه اصفا و با و است انقبای محمد مصطفی علیه و آله و سلم که

وہی ہے جو کہ ہم نے پہلے ہی میں دیکھا تھا۔

[illegible]

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين أجمعين
أما بعد
فإن من جملة ما ينبغي
على كل مسلم أن يعلمه
أن الدنيا دار فانية
وآخرة دار باقية
فلا ينبغي أن يفرغ قلبه
من الآخرة ولا يشغل
بالدنيا إلا بما لا يضر
في الآخرة

[illegible]

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

۱۲۰۰
 ۱۲۰۱
 ۱۲۰۲
 ۱۲۰۳
 ۱۲۰۴
 ۱۲۰۵
 ۱۲۰۶
 ۱۲۰۷
 ۱۲۰۸
 ۱۲۰۹
 ۱۲۱۰
 ۱۲۱۱
 ۱۲۱۲
 ۱۲۱۳
 ۱۲۱۴
 ۱۲۱۵
 ۱۲۱۶
 ۱۲۱۷
 ۱۲۱۸
 ۱۲۱۹
 ۱۲۲۰
 ۱۲۲۱
 ۱۲۲۲
 ۱۲۲۳
 ۱۲۲۴
 ۱۲۲۵
 ۱۲۲۶
 ۱۲۲۷
 ۱۲۲۸
 ۱۲۲۹
 ۱۲۳۰
 ۱۲۳۱
 ۱۲۳۲
 ۱۲۳۳
 ۱۲۳۴
 ۱۲۳۵
 ۱۲۳۶
 ۱۲۳۷
 ۱۲۳۸
 ۱۲۳۹
 ۱۲۴۰
 ۱۲۴۱
 ۱۲۴۲
 ۱۲۴۳
 ۱۲۴۴
 ۱۲۴۵
 ۱۲۴۶
 ۱۲۴۷
 ۱۲۴۸
 ۱۲۴۹
 ۱۲۵۰
 ۱۲۵۱
 ۱۲۵۲
 ۱۲۵۳
 ۱۲۵۴
 ۱۲۵۵
 ۱۲۵۶
 ۱۲۵۷
 ۱۲۵۸
 ۱۲۵۹
 ۱۲۶۰
 ۱۲۶۱
 ۱۲۶۲
 ۱۲۶۳
 ۱۲۶۴
 ۱۲۶۵
 ۱۲۶۶
 ۱۲۶۷
 ۱۲۶۸
 ۱۲۶۹
 ۱۲۷۰
 ۱۲۷۱
 ۱۲۷۲
 ۱۲۷۳
 ۱۲۷۴
 ۱۲۷۵
 ۱۲۷۶
 ۱۲۷۷
 ۱۲۷۸
 ۱۲۷۹
 ۱۲۸۰
 ۱۲۸۱
 ۱۲۸۲
 ۱۲۸۳
 ۱۲۸۴
 ۱۲۸۵
 ۱۲۸۶
 ۱۲۸۷
 ۱۲۸۸
 ۱۲۸۹
 ۱۲۹۰
 ۱۲۹۱
 ۱۲۹۲
 ۱۲۹۳
 ۱۲۹۴
 ۱۲۹۵
 ۱۲۹۶
 ۱۲۹۷
 ۱۲۹۸
 ۱۲۹۹
 ۱۳۰۰

میگردانند امید که همچو راه شاهراه اتصالات و اتحاد باز و دست حصول مراد برین
 بوستان بخران و راز با دلباز انطباق نفوس مودت و ولا بر مرآت منیر خورشید نیا
 که از اشراق غیبی مستفیض بر لوح ابلاغ نگار چون از غار عروج صباغ مدار
 ایران و ارتقا در ارج عنایات حضرت رحمن پرچمست مد فاطره حشمتان منیر حیات
 اساس مگر کون بود که دیده شوق را از خاک استانه مقدسه منوره عرش مرده نشین
 علی ساینده انوار سلام و تحفه روشن سازد بار کثرت مشاغل جانان و شمع کبریا
 در احوال این سعادت عظمی و عطیه کبری محروم بود درین ایام سعادت انجام کار
 هائیم که حسب سواد و بالکلیه فراغت حاصل کردید مناسب چنان نمود که فرقه
 بهت و لایست را از رتبه این زمین واجب و آزاد ساخته این تقریر پرورش
 احوال ساکنان خراسان نیز که بسبب بعد مسافت مرستق فرات از استغافه انوار شایسته
 شایسته نیا نمیشاید بهر و درنگ دیده بودند نوعیکه مقتضی عدالت کامله باشد که شود در
 جبین مر و درین بار بکثرت رحمت قرب و جوار و ارتباط و التیام آبی آنرا التیام لازم دانست
 که با رسالی صحیفه که گذشتیر دوستی و اتحاد قدیم باشد که سلسله ارتباط گردد و چون
 بسین زمین است که در این ملک مودت از بعد از تشیید قواعد سعادت و اعلی ارتفاع
 حجت مباینت و منافرت در نبود و نبود و در این که گذرگاه وسیع حجاب حوادث است مایم
 مضائقه نخواهد بود و در این تنگ و گنجی و کیا ولی است که بخواهش قند بارشده بود و مضمون
 متیقن بود که نظر بر ابدان و کور و نوره است و الا آن عم و درگاه و در این احوال قدیم قبول میسر آید یا

۱. انجمن
 ۲. انجمن
 ۳. انجمن
 ۴. انجمن
 ۵. انجمن
 ۶. انجمن
 ۷. انجمن
 ۸. انجمن
 ۹. انجمن
 ۱۰. انجمن
 ۱۱. انجمن
 ۱۲. انجمن
 ۱۳. انجمن
 ۱۴. انجمن
 ۱۵. انجمن
 ۱۶. انجمن
 ۱۷. انجمن
 ۱۸. انجمن
 ۱۹. انجمن
 ۲۰. انجمن
 ۲۱. انجمن
 ۲۲. انجمن
 ۲۳. انجمن
 ۲۴. انجمن
 ۲۵. انجمن
 ۲۶. انجمن
 ۲۷. انجمن
 ۲۸. انجمن
 ۲۹. انجمن
 ۳۰. انجمن
 ۳۱. انجمن
 ۳۲. انجمن
 ۳۳. انجمن
 ۳۴. انجمن
 ۳۵. انجمن
 ۳۶. انجمن
 ۳۷. انجمن
 ۳۸. انجمن
 ۳۹. انجمن
 ۴۰. انجمن
 ۴۱. انجمن
 ۴۲. انجمن
 ۴۳. انجمن
 ۴۴. انجمن
 ۴۵. انجمن
 ۴۶. انجمن
 ۴۷. انجمن
 ۴۸. انجمن
 ۴۹. انجمن
 ۵۰. انجمن
 ۵۱. انجمن
 ۵۲. انجمن
 ۵۳. انجمن
 ۵۴. انجمن
 ۵۵. انجمن
 ۵۶. انجمن
 ۵۷. انجمن
 ۵۸. انجمن
 ۵۹. انجمن
 ۶۰. انجمن
 ۶۱. انجمن
 ۶۲. انجمن
 ۶۳. انجمن
 ۶۴. انجمن
 ۶۵. انجمن
 ۶۶. انجمن
 ۶۷. انجمن
 ۶۸. انجمن
 ۶۹. انجمن
 ۷۰. انجمن
 ۷۱. انجمن
 ۷۲. انجمن
 ۷۳. انجمن
 ۷۴. انجمن
 ۷۵. انجمن
 ۷۶. انجمن
 ۷۷. انجمن
 ۷۸. انجمن
 ۷۹. انجمن
 ۸۰. انجمن
 ۸۱. انجمن
 ۸۲. انجمن
 ۸۳. انجمن
 ۸۴. انجمن
 ۸۵. انجمن
 ۸۶. انجمن
 ۸۷. انجمن
 ۸۸. انجمن
 ۸۹. انجمن
 ۹۰. انجمن
 ۹۱. انجمن
 ۹۲. انجمن
 ۹۳. انجمن
 ۹۴. انجمن
 ۹۵. انجمن
 ۹۶. انجمن
 ۹۷. انجمن
 ۹۸. انجمن
 ۹۹. انجمن
 ۱۰۰. انجمن

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

[illegible]

نامۀ عبد العزیز خان نوشتہ مرآت بنیاد چہرہ حسن محتاطات و عینک
دود نامی شاہ غلامات و مگر مگر دودہ دوستی و صلوات صاحب بنیان کیا دلی مرآت
یعنی نامہ عزیز بن شاد سلطنت پناہ عبد العزیز خان و رفیقہ و شیرکان حصول آمل
ابراہیم ہفت درجائی اقبال و گزافر اقبال اکین افزود مجلس ملاز بودند فرزند
بخشیدہ و نام گنجی و اتحاد و شام صلوات بود اور عزیز گلین گردانید شریک و باب
سلطنت پناہ ابو العزیز خان الیہ العزیز پیرایہ اعلان و اعلان پوشیدہ بود کہ چون ہم
صر صریح ہم موجب فروری کشن تراکات آن برگزیدہ قروش و او دار و دار و دار
آن عبد قدر رفیع مقدار گردیدہ و ہم در غریب یعنی از ارتضاع و از بلع و دلب و شمع
عقار و فیصلہ چکان انکس پوشیدہ و جیسے از منصبان و دوران ولایت نشان تبار
پانہر گردند رطراتیان جہو عیان نمود و بکریہ تفسیر سیرکہ از مفصل غایات انہی صفت
منطبق خواہد بود کہ سلطنت پناہ مذکور مدتی در سکت اتبہ خواران این دوران پناہ
انتظام داشت و بہر سبب اسبغ پناہ پانان این دولت ویرنیا و پیل حکومت بود و
واجب اسبغ پناہ و از ارجحی کہ لریات غایات کارکنان این دولت براہی
ازلی ترقی نمود و اسبغ پناہ و از احکام سررشتہ نیکو فرستہ ساس و سادہ
رضا جوئے را ملط و مراعت و در کشیش مرآت آزار و اضرا شفیقہ ہوا و ہر شرط
قرآن چشم تعین برابہرست عمو و پانان دکشتہ تابندہ و ن صد و ہر جہت محظوظ از
نامہ و مرآت دانی و مرآت چلی و مرآت لیکن بنا بر مرآت سبب دوستی آن ہاشم

[illegible]

تا امر و زبانه که بیست اوقات از فرمان آن پادشاهان بلند گشتن بیست و هفت بار
مستحققت مبادت باشد که بیست و هفت بار پادشاهان را نظر بر رعایت این امر
ایم کرده حرکات آنکه در مشران پادشاه و مقرون بخیر و اخلاص فرموده و رعایت آن
با وجود نهایت استقامتی که دست داد و عدم اشتغال با سایر امور سائر با در خدمت مملکت
و تدار که نایافته اند درین اوقات نیز تعبیه فرموده که بیست و هفت بار از فرمان سلطنت
و شوکت پادشاهان را در خواست عاقبت نمیدیشید و بخواس افتاد و کمال تسلیم و تعظیم
دست عمارت و دنیا بداد و اعظام محبت از فقر و عجز و نیاز نموده پادشاه را در امرات و در
بیرون نموده و چون یقین حاصل که این امر شایسته و منفعی بدون اطلاع و آگاهی
آن پادشاه حقیقت آگاه و صورت و قیاس یافته لازم نمود که حقیقت این امر بیست و هفت بار
و اظهار رسد که اگر آنکه در مسیر و پادشاهان و در زمان سلطنت و جلالت پادشاهان
ارتکاب آن نموده باشند مقرر دارد که در معدوم و تنبیه آنکه در آورده و من بلند
نموده ضبط نماید که آنرا از خیال و در خاطر خطور متواند نمود و اگر سلطنت پادشاهان را
از بیعتی مطلع بوده و بیست و هفت بار آن که در دامن جناب ملک رتاق متعاضد نشود یا بیشتر
بفرموده سلطنت پادشاهان را علی تمایذ شک و نفرت اثر تبارک و تعالی که بطریق
و بدست و در این نزد نخواهد بود و امور گرد و جان و آلاسان است ایشان این
منه را نمائند دوستی و یگانگی نمائند که مودت و مشید با استوار
کینا و سلاست ناسند با بیست و هفت بار در رجوع بقدر فلات اعتماد خواهند نمود

[illegible]

فاتح ابراب و مراسلات بوده با اعلام فتوحات تازه و ترقیات بے اندازه و سرت افزای
عقوب و دوستان گردید پیوسته شش مروت و اقبال را بار بار از اصول خاصه شایسته
نامه که بابو الغازی خان و الی او گنج نوشته شده
نامه و دستخطی طراز و مکتوب لازم الاغراض سلطنت پناه ابو الفاروق خان که شش مروت
کو کسار گفتند و تمام سیدین تفرقه و نامه ملاقات ختامه شده در سلسله مصود که ابراب فریفت
چنین بهر چه و محبت طفره خام باز دوست اقبال بر سائر نگه آر مال مدار بود و محبوب خان نیز
در و در از آن ده شسته چون سبب از خنده کان اسد اندولت مرصعه البنا و سبب
بر تحسین سبانی مروت و دلا بود باعث فرید ابتهاج خاطر محبت و خوار گردید و بنابر شیوه
مراعات ارتباط دوستی و ایتلاف آسای که ام آن سلطنت پناه آسای بوشا و ایتلاف
با بن رودمان و الا پیوسته است و الا نعمت بران مصروف است که آن سلاطین و سلاطین
را تسلط و قیود و قاضیان اندولت و الا از اندولت و سرت و سرت بعیرت با دوشایسته شایسته
اتحاد و ملاطبت شایسته که یه و داد و آنگاه چهار بار با سلام فتوحات سرت افزای
گردیده فاتح ابراب مکاتبات و مراسلات باشند الا نزال که کلب اقبال با فتن کمال باد
نامه که قطب شاه و الی و گن نوشته شده اعصان شجره ریاض الف
و داد و دفر مرخنده اثر یکم دلی و اتحاد و سبب عقیقه مروت طراز و سلاطین
انجام بخالصت آغاز حضرت سلطنت جلالت پناه آسای و صنعت دستگاه شهاب
و بسالت انبیا و عایجاد و سلاطین و رودمان سلاطین کا مکار خلاصه خاندان خواتین ازین

علا علیہ السلام
فمنہا شہداء و اشد
اسے فضیلت دینا
کتابت کے لئے
شہداء کا نام
اسرار و
مخالف اور
اسلام کے
پیشوا کے
ملا علیہ السلام
کتابت کے لئے
علا علیہ السلام
اسے فضیلت دینا
کتابت کے لئے
شہداء کا نام
اسرار و
مخالف اور
اسلام کے
پیشوا کے
ملا علیہ السلام

مجلس علمیه عالی
مجلس فقهی
مجلس پزشکی
مجلس تربیتی
مجلس اقتصادی

این کتاب در سال ۱۲۰۰ هجری قمری در شهر تبریز
 در روز پنجشنبه ۱۲۰۰ در ماه رجب ۱۲۰۰
 در روز ۱۲۰۰ در ماه ۱۲۰۰ در سال ۱۲۰۰
 در روز ۱۲۰۰ در ماه ۱۲۰۰ در سال ۱۲۰۰

با شایسته آنست و اعلام خواهند پرسید که چون غایت آنست که کارگران را از دست اید متصرفین
 شرف حاصل نمیشد گه گاهی مال از بیم تأخیرات تنگته رخسارین را بپوشانید و گاه به نیت بر سر
 نامه که پادشاه بجا پور نوشته شد
 به حکمای غیر مشیم مدتی بود و او در با صین مروت نسیم با تین الفت و اتحاد و سبک
 یکجته و ایام را که بخشش شام و استانت شایخا رخت بند و نهال گلشن و دل احمد
 حضرت سلطنت و جلال پناه است و نصف و سنگاه شهابت و ربان آفتاب و الیاده
 قنار و دو و مان سلطانین کا سنگاه خلاصه نمادین خود قین با بارترین سیر سلطنت جهان
 با سلسله و درگاه است و کارخانه آنحضرت بهر مطلق الملک الا که دام آید نهال که در بیابان
 و گلشن سلطنت و فرزند است آنحضرت گه گاه که در و انبال خرم و خندان آنحضرت
 مایات عنایات آنست طرادت پذیر باد بعد از طی طریق اظهار محبت بی پایان بر پنج طایفه
 جلوه کار بخشش بیا بد که برادران شهور و عوام و معونات یاسه و ایام شبت و مرقوم است
 که آبا س عالمیت هم آن نهاد و دو مان غرور علما و سلطانین با لافه ملکین غرور اسرار
 از طریق آئین و مینار می کمال حسن عقیدت و اخلاص مدعی شرف و اولا عهده
 خاندان لبت و امامت همواره دست توسل اعظام با دنیای عریض استمال و دل ای ل
 ابی الاله مال این دمان لاکه حقیقت موجب بر سر و علوشان عجا اید که عالم سلطانین
 استوار ساخته بزال حمایت و رعایت او بیا و دولت بدترین و گلشن سلطنت و فرزند
 همچنین در و بلساعت بهت عالمیت منسوبان این استمان خلعت بکن مطابق و کایا

این کتاب در سال ۱۲۰۰ هجری قمری در شهر تبریز
 در روز پنجشنبه ۱۲۰۰ در ماه رجب ۱۲۰۰
 در روز ۱۲۰۰ در ماه ۱۲۰۰ در سال ۱۲۰۰
 در روز ۱۲۰۰ در ماه ۱۲۰۰ در سال ۱۲۰۰

این کتاب در سال ۱۲۰۰ هجری قمری در شهر تبریز
 در روز پنجشنبه ۱۲۰۰ در ماه رجب ۱۲۰۰
 در روز ۱۲۰۰ در ماه ۱۲۰۰ در سال ۱۲۰۰
 در روز ۱۲۰۰ در ماه ۱۲۰۰ در سال ۱۲۰۰

شاهنشاهی ایران
 در روز شنبه بیستم
 در ماه رجب سنه ۱۰۰۰
 در شهر تبریز
 در محله کهنه بازار
 در خانه شماره ۱۰۰
 در نزد خان خانان
 در حضور شاهنشاهی
 در وقت عصر
 در روز شنبه بیستم
 در ماه رجب سنه ۱۰۰۰
 در شهر تبریز
 در محله کهنه بازار
 در خانه شماره ۱۰۰
 در نزد خان خانان
 در حضور شاهنشاهی
 در وقت عصر

محمد تقی میرزا دار فاعل شریفه دار ولایت انصوب صواب کس فرمودیم که در خلوت سرافراز
 از کشتن گلهای راز و رسانیدن توهمات باطن غایب پیرایه بخش بختی بود اگر گشته بود
 و در آن مطالب مکتوبات شاهزاده علی اسحق احوال مراجعت نموده خبر و رسائی یافت احوال
 نیز در می پشمالی غایب با خاطر معروضه اشرف را قرین انبساط و اطمینان گرداند
 چون تعین نگردد بر سلطان سربور و مغفور بیعت اشرف جایزین رسید ادا کرم تسکین و
 بر دست است دست نواز لازم نمیداند و شاهزاده را بدین امر و ملاک و اما مور فرمودیم که
 کیورت مرآت نمیرسد پس که از وقوع این تعین و دل نمیرسد و بدیهه متعین است است
 آن شب است و بزرگ خوانده و سلطنت مصفا سازد از آنجا که جنس عزیزگران بجا و در منزل
 به بقا جان نماند که دشمنی اشرف مرآت آموز و زوال و فاجعه نیست پیداست که آن
 خدمت شاس از حدیث انرا اتمه عام که خود از افراد ازان گزینست خود را بنعم دادند و
 آشناسانه طریق رضا و سلیم سلوک خواهند داشت و در وقت که بناس و دل و دوا
 که کافه از سیب بکافات احوال قرین احوال تمام سر بر جای می و در شایسته
 به یک دست میا و نه شین بجا می و در است متعین با موس سلطنت و دیناری شایسته
 محبت سلطنت شاری میان نمیدارد که بر توأم با با عظام با سلطنت بیا و شاهزاده شرف
 و هم باز و میرکات طاعت و بختی صاحب نیرو و بدو چون ایام طاعت انعام با ستی
 اسباب مظهر است این دو مان الا بنایت قادر نما حسب الامر آمده در میان
 اینست معین طاعت و در جمل نام و در کون نامی هم در فرمان نگ گذرت از آئینه اقبال

شاهنشاهی ایران
 در روز شنبه بیستم
 در ماه رجب سنه ۱۰۰۰
 در شهر تبریز
 در محله کهنه بازار
 در خانه شماره ۱۰۰
 در نزد خان خانان
 در حضور شاهنشاهی
 در وقت عصر
 در روز شنبه بیستم
 در ماه رجب سنه ۱۰۰۰
 در شهر تبریز
 در محله کهنه بازار
 در خانه شماره ۱۰۰
 در نزد خان خانان
 در حضور شاهنشاهی
 در وقت عصر

شاهنشاهی ایران
 در روز شنبه بیستم
 در ماه رجب سنه ۱۰۰۰
 در شهر تبریز
 در محله کهنه بازار
 در خانه شماره ۱۰۰
 در نزد خان خانان
 در حضور شاهنشاهی
 در وقت عصر

دولت شاه جهان
 در سال ۱۰۲۵
 در روز ۱۵
 در ماه ۱۰
 در سال ۱۰۲۵
 در روز ۱۵
 در ماه ۱۰
 در سال ۱۰۲۵

چو بخت خدای تعالی در این مقام خورشید خیا و منیر میر سپهر اعتبار و متوجه نظام حوالی حصول
 سعادت جاده و جلال خود و ائمه مطالبی و آری که در پیشته باشد معروضه اند از که در صورت حصول
 و پیرایه قبول باید آفتاب سلطنت و انبیا را از حق سعادت و جلال طالع با و فتح قلمه و
 قند ما هر چون سلطان در الملک ایما و توکون و شهر را بر عرصه سیم انفسا شد و
 منین پیوسته فرات پارین با آئین حضرت خیر البشر معوض بر اسود و احمر خاتم النبیین
 سید المرسلین خلاصه الامار و اهلین که مشکوچه چلایم این دولت ابد ضیا و معدن این گوهر
 عالم است بشخصه آری که در دایره چرخ و کرم و آسمان و جزو مسود نهانی
 مطهرت و منکشف است میفرماید لهذا از بدو چون قدس برادر بزرگ سلطنت و اولاد و اولاد
 که در گذشته همیشه با ابرار آن آب حق در نشان ماطرات دارد و اکثر اوقات اثار فتوحات
 خطی و قلمی را در پیشگاه اعلیٰ حضرت فرجام میاراده و در پیشگاه عاویس چون سید با
 رسید و پیش از این معجزه کسیت با در فشار در پاس افتاده هر کس از تبر و روان که
 اراده و آشنائی برین شیخ ابدست مرغ بود و پر دانه و از خرمن حتی شمشیر غنی
 و نهانی زندگی از شر خصومت شمارا متدچار از شر مکنونات خاطر خود افروخته تمیلین بخال
 و مغولی بمقال که درین آوان از مکن خضای پیشگاه ظهور رسیده و باعث عبرت نظر گران
 گردیده است که از ائمه ان قیامان هندوستان از تاریکیه نواب پیا لوان ما ابرار
 مطلقه قلع و اقلقار قند بار ابقا البید سیمون جانکشا باز نمودند مضطرب و ار
 و فکر خلاصه و اندیشه تدارک میبود قبل ازین نیز از رنگ شب که رسید مسدود غافل عمار از اولاد

دولت شاه جهان
 در سال ۱۰۲۵
 در روز ۱۵
 در ماه ۱۰
 در سال ۱۰۲۵
 در روز ۱۵
 در ماه ۱۰
 در سال ۱۰۲۵

دولت شاه جهان
 در سال ۱۰۲۵
 در روز ۱۵
 در ماه ۱۰
 در سال ۱۰۲۵
 در روز ۱۵
 در ماه ۱۰
 در سال ۱۰۲۵

و سالی و کلام و فیضان که در مشا و توپهای از در آمار به خوب مواب قند باز فرستاد
 مابک کلام و مواب نام که به چون کعبه از ارتحاج خفت و خجالت چنان از غرض گفته و آن
 غریب و بعد نموده که خجالتی است که بجز بهجت به الله انداز کار خود خجسته نگزیده و دیگر
 و رسد و این سر شنبه و روزه فرزان با بون بکسیت عا که رسیده و که در اوقات و اکناف
 و دیات مسموم سکنه دارند نشد و بودا شنبه را خوش عظیم شمرده و در بدن نقب و جوش
 و ساز و نازم کبری سخی میخ نموده و دقیقه فوت و فرو که است نمودند و چون گوشه
 انقوش نامان که در تیه جیل مرکب خود جبران و سرگردان مانده اند بر دست همت شایان
 فرس بین و بین فرس بود و فغان یک دست و چهره را با جسته از مردان که رزاد
 و فادایان طفره شاد و مفرودیم که برسم منتقل بطریق و اینکار استحال روانه شد و طواف
 بکن مثاقیل را به پاره و اعطای و آورده و در مد طریق و ساکب ایشان که شنبه استقام شد
 و مفرود شد که علی قلیان سپه سالار نیز با سار که بکسیت بر جوش روانه شده و اگر
 آواره لشکر نصرت ایشان کرده و جبر پزوه و زار برقرار و شتاب نموده باشند و شنبه
 و اگر دای خود و فکرت سر نشان کرده و دیات نصرت استقام ننمایند و طبعه مستقام
 آمده آن شیر و خجالت به مال بسوس خیال محال از رسیدن لشکر خشم نگرند و آن شنبه
 شود و در بدن سینه و نقب خاک و بار بر فرق ابتیاب خجسته و و انصاف خان بکسیت می
 و فکرتان مستحقان طعمه مرغ و لیکن شیخ الارکان هر روز و بر سر سینه ایشان سرخسته
 جبهه کثیر و جبهه غیر از آن بیایقان آواره و بار عدم سگرمه دیدند و آمدت شتاب و

چہ پسر مراکب سوسو و جبر و زامعد و دلشدہ سخت بر سخت زول نصالح و مواظہ چشم
غزوگان خواب نفلت اسرما یلہ قباہ اکاہے کرامت فریم و ابواب دخول و اسرار ملامت
بر سر آشنایان و یگانہ کشایم کہ ہر کسکہ براہ نمائے و بدیدار خود را باین ماسن جہان باین سائے
از تصادم خلق تو من خوار و زلزل مشرکین محمودین اندو اگر با جواسے تیر بخون دیر کشد و نگار
از بن سادات محروم ماند اسیر سرخچہ کھنلا و افتادہ اسبابہ نصرت پناہ گرد و در تویم انشور
کہ عدالت بیشک از ان پیش سرور و ظلم انداز از اظلمت شب و بجزرت و زمان احوال
خبا آتوہ و بالی و فحالی نباشد کند اور جیسے کہ او یہ دولت و اعلام مستم و نصرت
بد نصیر و بد حرکت سے آمد نیز و در زمان ثبت را کہ کوکب اقبال شان از اظلمت بلبل
و در محقق بود کہ جن رضا جوئی را ز فہال خلق از زود بار و شوکت و جبر و دست جبر و
تم و نصرت اکاہے فرمودیم و اگر وہ خدا لان بر جوہ شانت حصار و در صانت و دیار را
بروہ ویدہ اکاہے و قتل بان عیب زد و د و عذر حوا خود ساخته فرمان آجہ از
منع بقبول شود و نداناکہ بقضائے کورس سلطنت مصلی و خلاف کیر سے جمے اجبر و
سوار ہندم آن میان و افتادہ اعدام آن کم کشنگان تیر خواہیت و عصیان نامزد
فرمودیم و چنانچہ حاکم حکم دلا و فرمان مہلا کہ یکے از محصورین و مقہودین است شدہ
تقریر میناید الاباب انحصار تو بر تو بہت کبیرہ سیوف و درخشان سپاہ جنگ
باز و دست تسلط شکریات اثر بقوم سے سر و پاہ از گردیدہ بنیان
وجود و منیر و کبر و جلال و پیر ازین سبیل سے امان و یران و کلخ جرات و جرات

[illegible]

مجلس شورای عالی
وزارت معارف و اوقاف و صنایع مستظرفه
تاریخ ۱۳۰۲

۱۲

توضیح در خصوص طرز اقامت و تعمیرات آن

مبنای این توضیح بر آنست که طرز اقامت و تعمیرات آن مستلزم توجه به اصول و ضوابطی است که در این باب مذکور شده است. این اصول و ضوابط را می‌توان به دو دسته کلی تقسیم کرد: اصول کلی و اصول جزئی. اصول کلی شامل مواردی است که در هر نوع اقامت و تعمیراتی باید رعایت شود، مانند رعایت بهداشت، ایمنی و صرفه‌جویی. اصول جزئی شامل مواردی است که در هر نوع اقامت و تعمیراتی باید رعایت شود، مانند رعایت بهداشت، ایمنی و صرفه‌جویی. این اصول و ضوابط را می‌توان به دو دسته کلی تقسیم کرد: اصول کلی و اصول جزئی. اصول کلی شامل مواردی است که در هر نوع اقامت و تعمیراتی باید رعایت شود، مانند رعایت بهداشت، ایمنی و صرفه‌جویی. اصول جزئی شامل مواردی است که در هر نوع اقامت و تعمیراتی باید رعایت شود، مانند رعایت بهداشت، ایمنی و صرفه‌جویی.

این توضیح بر آنست که طرز اقامت و تعمیرات آن مستلزم توجه به اصول و ضوابطی است که در این باب مذکور شده است. این اصول و ضوابط را می‌توان به دو دسته کلی تقسیم کرد: اصول کلی و اصول جزئی. اصول کلی شامل مواردی است که در هر نوع اقامت و تعمیراتی باید رعایت شود، مانند رعایت بهداشت، ایمنی و صرفه‌جویی. اصول جزئی شامل مواردی است که در هر نوع اقامت و تعمیراتی باید رعایت شود، مانند رعایت بهداشت، ایمنی و صرفه‌جویی.

این توضیح بر آنست که طرز اقامت و تعمیرات آن مستلزم توجه به اصول و ضوابطی است که در این باب مذکور شده است. این اصول و ضوابط را می‌توان به دو دسته کلی تقسیم کرد: اصول کلی و اصول جزئی. اصول کلی شامل مواردی است که در هر نوع اقامت و تعمیراتی باید رعایت شود، مانند رعایت بهداشت، ایمنی و صرفه‌جویی. اصول جزئی شامل مواردی است که در هر نوع اقامت و تعمیراتی باید رعایت شود، مانند رعایت بهداشت، ایمنی و صرفه‌جویی.

این کتاب در بیان فضائل و مناقب ائمه اطهار علیهم السلام است و در هر باب از احوال و صفات آن بزرگواران
 و در بیان احوال و صفات آن بزرگواران و در بیان احوال و صفات آن بزرگواران و در بیان احوال و صفات آن بزرگواران

این مقامی طبعی رتبه تقدیم بر پیش از باب نظر مندا فروم غایت و انوار مرتب از باب
 با چون ما که چون پیش از کتاب عام و اثرش تمام است بقضای انکس متعادل
 نگارین از کتب و ائمه بنی از بنده کار اعلیت قالمیت مواد و حصول استند و بر تبه
 و از قرب بر فراز میاند و پای قدس را از انکس و امثال می افزارد و مصداق بیگناهم
 و مصداق غیرم حوت احوال غایت که از تاریکی منظور انظار احسان و مبط فوضفا
 بیکران گشته بر ما فرمای آقا آقا انبیا طیس حسن خدمت و انظار کار دانه و
 کفایت جذب آثار رحمت بیشتر و بیشتر نماید و یک از جواهر امور مکتومه که بچشم
 اندیشه آن اخلاص پیش از معدن خدا و اختا به پیشگاه غفور و وقیع مبداء گردید
 سعادون طهر و فقر و تک ابرالت که از عهد پستان آقا ان نشان آن درین و با بانه
 غنا داشته و جو و کیای بود و صورت و قیوم آن در آئینه احوال نیز شوارک
 چهره میزد و در عهد وزارت و ایام کفایت وزارت پناه موسی ایست بجا
 ام از کشادین متظاهر گردید و اداره طهر این امر غریب از معدود مردم بود که نزد
 رسید و با راس انجدهت سگیل و در بیت خیال سوا لیه محب از منظور انظار
 احسان انکس بیابان فرمودم و تمیکه و بر باب طلب مولانا محمد حسن
 کاشی نوشته شده مولانا محمد حسن بنایت بیکران خنده و استمال
 بود و بداند که چون پاسبان می بشک هر چیز با راس انعام نعم و جو
 تحید و حوزا کرام کرم می باشد چنانچه هر چه کار از اجزای سجدات بر سر دراز از افراد

این کتاب در بیان فضائل و مناقب ائمه اطهار علیهم السلام است و در هر باب از احوال و صفات آن بزرگواران
 و در بیان احوال و صفات آن بزرگواران و در بیان احوال و صفات آن بزرگواران و در بیان احوال و صفات آن بزرگواران

این کتاب در بیان فضائل و مناقب ائمه اطهار علیهم السلام است و در هر باب از احوال و صفات آن بزرگواران
 و در بیان احوال و صفات آن بزرگواران و در بیان احوال و صفات آن بزرگواران و در بیان احوال و صفات آن بزرگواران

در این کتاب که در بیان اخلاص است
 و در بیان صفات و کمالات است
 و در بیان فضائل و مناقب است
 و در بیان عبادت و تقوی است
 و در بیان معرفت و حقیقت است
 و در بیان سلوک و سیر است
 و در بیان احکام و قوانین است
 و در بیان موعظه و نصیحت است
 و در بیان توبه و عفو است
 و در بیان امید و ترس است
 و در بیان شکر و حمد است
 و در بیان زهد و فقر است
 و در بیان صبر و استقامت است
 و در بیان جود و سخاوت است
 و در بیان ایثار و بخشش است
 و در بیان کرم و بزرگواری است
 و در بیان عدل و انصاف است
 و در بیان راستی و راستگویی است
 و در بیان وفای عهد و پیمان است
 و در بیان شجاعت و دلیری است
 و در بیان شرف و بزرگواری است
 و در بیان پاکدامنی و عفت است
 و در بیان نجابت و پاکدامنی است
 و در بیان پاکدامنی و عفت است
 و در بیان نجابت و پاکدامنی است

بایه اخلاص بندگی که اخلاص شعار و عدت اندوزان درست گردانند و حق و حقیقت را
 شهریاران رفیع مقدار یابند که الحمد و المنة که از بد و بدوس برادرانگ بپند جانان
 و تحت رفیع اسس صاحبان فی پرست این مشهور و ستوده منظور نظر اصابت اثر بوده
 هر یک از فرزندان بساط قرب فراخ و مراتب بختی که گرانمایه اختیار و اختصاص یافتند
 چون چنین شرفی که اندر اسس برادران و انصاف دوران برسان و مستحق شایسته
 منبت اسم ثیل مذکور محبت است لهذا در معرفت بنا بر حسن خدات شایسته و بدیهه است
 اعتماد و دل محمد بیک با نقاب لباس انقاب خالجه موسی الیه را که چندان گشت
 قاضیت است مطر بطراز مختص به اشتباه و غره و مقربان درگاه و فرمودم مستوفیان از تمام
 و احکام و فراین شایسته و عزائمات آنگاه اثبت و مرقوم سازند و از تبدیل مصون
 دانند و بیاجبه رسته بمیر زبانی و حیدر الزمانی چون مثل بی بی بی بی
 و شفقت و چه شبهه سار و خوشگوار کرم و حرمت بر عمو ملب تشنگان معول
 آرب سبیل بر اینات تخم امید گشت زار و ملب گوناگون حاصیندان کشتی است
 و پیوسته نهال گلال اخلاص مثلاً ازین آیهین رفت و نهاد و مشهور و اخصان
 از شرف ابن زلال که ز شلال زمین چایه آسمان سایا باشد لهذا رسته ازین بحر
 می پایان قطره از باران این صحاب صرف فرزند امید فلان گردید و از یار و هم فلان
 و بیاجبه رسته حکم است الاطلاق و درایه احوالات که بیبختی که گشت
 عین را در مشیبه مشیبه روز خزان غواصن صفاست اسرار نمود و

در این کتاب که در بیان اخلاص است
 و در بیان صفات و کمالات است
 و در بیان فضائل و مناقب است
 و در بیان عبادت و تقوی است
 و در بیان معرفت و حقیقت است
 و در بیان سلوک و سیر است
 و در بیان احکام و قوانین است
 و در بیان موعظه و نصیحت است
 و در بیان توبه و عفو است
 و در بیان امید و ترس است
 و در بیان شکر و حمد است
 و در بیان زهد و فقر است
 و در بیان صبر و استقامت است
 و در بیان جود و سخاوت است
 و در بیان ایثار و بخشش است
 و در بیان کرم و بزرگواری است
 و در بیان عدل و انصاف است
 و در بیان راستی و راستگویی است
 و در بیان وفای عهد و پیمان است
 و در بیان شجاعت و دلیری است
 و در بیان شرف و بزرگواری است
 و در بیان پاکدامنی و عفت است
 و در بیان نجابت و پاکدامنی است
 و در بیان پاکدامنی و عفت است
 و در بیان نجابت و پاکدامنی است

در این کتاب که در بیان اخلاص است
 و در بیان صفات و کمالات است
 و در بیان فضائل و مناقب است
 و در بیان عبادت و تقوی است
 و در بیان معرفت و حقیقت است
 و در بیان سلوک و سیر است
 و در بیان احکام و قوانین است
 و در بیان موعظه و نصیحت است
 و در بیان توبه و عفو است
 و در بیان امید و ترس است
 و در بیان شکر و حمد است
 و در بیان زهد و فقر است
 و در بیان صبر و استقامت است
 و در بیان جود و سخاوت است
 و در بیان ایثار و بخشش است
 و در بیان کرم و بزرگواری است
 و در بیان عدل و انصاف است
 و در بیان راستی و راستگویی است
 و در بیان وفای عهد و پیمان است
 و در بیان شجاعت و دلیری است
 و در بیان شرف و بزرگواری است
 و در بیان پاکدامنی و عفت است
 و در بیان نجابت و پاکدامنی است
 و در بیان پاکدامنی و عفت است
 و در بیان نجابت و پاکدامنی است

منه

طاهر بود نظر را در جمیع بینش و مقصود شبکی فوت آسمان پر کاد و نیروی عرش آرا
کرامت فرمود و چنانچه اجزای حواس را بر ماغن انواع دیجات را و اعتدال خلق
شیراز و بند خاگردید و همچنین اوراق پریشان افراد انسان را از شش عدل با شیان
ذوی اقتدار موت الیام و اتحاد کشید و درین کارگاه قدرت و کارخانه حکمت الهی
که بحیث قوام شایم ابدان از عروق اعصاب برهم نافته است ناخ و آکا دار و ملک
از شش آسان ساکنین پریشان را از تنبلیج نبیگان موت الیام یافته دلا را با شاد
کشور بدن فرافرازی عمر و قیامت اگر لب نفع با جزا احصاب فرق و قدیم
باشد احوال را بیا کواحل فصل و محرز که لید از دست انداز شکر میگردد اراضی محل
لیکود و اگر قوت رب الفخس که فراش دوت سر و سلطان دل است دست از کار
کشید معالجات نقیض ضائع و مل مشهور از غیبات که فرار و ایان اقیم صوت که در وقت
سینه برده اند بهر دهر تفسیر باطن نبیگان مسئله نهاد و اخلاص شدن در دست حق
گوشش میفرمایند و بهر آنکه که خواب بایران مارا از است راسته ارتقاء و راجع
پیوسته منظر افلاک است اثر است که هر یک از بندگان فرار خور قابلیت مراد کسب
استعد از انبیا با حسان و صحاب و اعیان و استثنای استغاضه نمایند
مذاق را برادر احسان سر بلند ساخته و سیاحه برستی آنکه خسران دینان
در موز خزانان لوح و مکان که در دستان و حکم از دست آید و کما کتب شریف
سر فرازان بهر کوه صدق استقامت سخن عرف کشف و معرفت ازین

[illegible]

مجلس العلماء

منہ سے اس کا جواب نہ ملتا تھا۔

کتاب سادی در روزگار را بر میخوانند و خواص این مشکلات را بگویند و میبایستند
بپوشانای این فقر و محنت را نعم بامور و نعم در خضر و زری و دیگر نعمه حضور معلولات و در این مختصر
مستوری میباشد از نیست عدل نیست بعدل روح و جسم بودن آن در بعضی
کاتب یک نیست ستم که انسان انعام بود شایان نظر کارکنان و نندگان نیز عام
میباشد و از اعتدال خارج که شایان بزرگ محنت است ظاهر میگردد که ریاست عاقله
به نیروی نیست تواریک نام میگردد و از زرد انفس که در خواب و بیدار و برقرار
ست بقرار می پرستانان شریف خدمت ملک معلوم و از جنبش نفع که سطر حواله
این حقیقه قدرت پوشگی دست امیدواران بپاس دولت سلاطین مفهوم است
ازین منشور آداب انسی سلوک رئیس بامور و پیشه و از احتیاج سلطان قلوب بپرد
انفس و جنبش پرورش احوال خدمت سگالان بر مرآت خمار خردان و بپوش
و سده بکده و الهه که از بد و محسوس ابدیگ سلطنت و اقبال و ابتداء و انکار و ساد و طاعت
و احوال همی هست و از انیمت مصروف و مطوحت برانست که نندگان این درگاه آسکان
پیشگاه و عواید و بار یافتگان بزم قرب حضور و حضور و از انعام احسان انعام مخطوط و بپوش
گردند لهذا با شفقت شایسته در باره فلان فرمودیم و بپوش و تمیک که حبست
وزارت شخصی نوشته از روزیکه در دربار العبادت اسکان صفوت
وجود آتش جهان بقیام بندگی و سجود و اوعان یک کتابه شایان اشتغال
نموده از طرح بندگی طوف اطاعت برگردان دارند عادت عدل عادل مطلق این

[illegible]

دعوتی کو بیرون کرنا اور
 اس کو قتل کرنا
 فتنہ سازوں کی
 ہدایت کرنا
 اور ان کی
 خدمت کرنا
 اور ان کی
 خدمت کرنا
 اور ان کی
 خدمت کرنا

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيد المرسلين
آل محمد الطيبين الطاهرين

هر روز سجدی از نواسب جناب کبریا و عطیة از عیال خالق ارمین و سار و شکر سے خاص میاید
که بدین آیتان بدان از همه شکر گزار می بود آن شکر بل متعده عیال چنانچه
شکر عارفه زبان عبارت از آنست که بچسبسته بجا حضرت رب العزت رطب اللسان بود
باجرا و مار سین محمد خالق بطرف و طرف ازین حد مل صوت و حرف همین جویت را
سر سبز و سیلاب دارد و شکر ثروت و غنا آنکه ضلعه و ساکنین را بر پیش دریم و دنیا در
و اما آن شکرش از خاک ذلت برادر و همچنین شکر عطیة و نعمت و اولا سلسله
و جهان نامه و بادشاهی و پادشاهی است که همه اوقات از احوال امور ملک و کار
و عیالان فقر و غنا را خبر آورده و در کمال تحفه و بیدار طلب حضرت پادشاهی
نامند چون رعایا از قدرت آن نیست که مطلب خود را بر سر از مدین و محالیکه در احوال
بلاد و ملک محروسه باشد بعرض تقدس ساینده از خوان عدالت استخوان و تراشیده
نشد تا بر سهولیت و رفیع این امر اتمیم است و فرمودیم که ستمی که حجت
اجرا سے آب و سیور غالی محمد بیگ اعتماد والد و له نوشته
و شفقان کشت زار وجود کائنات و غار شس نهال است سرجه اوقات که فرزند آسان
از آسای قدرت بالنده و از حضور نهال زبان با شمار رنگین شکر و سپاس برورست از اجرا
چون نور شید و ماه که باعث رنگینی بار و خوان حدائق سفید و سیاه است چراغ در آینه
این پیش از فرخته و جانیان را بر روشن ترین وجه راه و رسم آبا و اجداد
که با حیات اراست آسمان که همکار است حضرت سید و احبابی عیون

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيد المرسلين
آل محمد الطيبين الطاهرين

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيد المرسلين
آل محمد الطيبين الطاهرين

فصل نهم در بیان بعضی ساخته ها بشماره از مثال اقران بزرگوار و احسان ممتاز
بنام سبب بلند و مراتب ارجمند ارتقا و اعتلا فرجام و مصداق انتقال و موت حال
فان که در همه خاطرش در گذار همیشه سراسر ابد و نجات با ثبات عموم عقاید و
شیر و نهال طبعش با ثبات کمالات و صورت و صورت و غیرت لهذا از انجا که فلان
رئیس که بپیر حمله نوشته اند میر حمله خانه دل اخلاص منزل را چو بسنه بنیاد
آفتاب ابدی الاشراف غایت و اقبال بادشاپانه که در وسط السما و نزلاید و ترست
شرف و غنی نماید روشن و بخت بندگی و بختی از بر شکست حجاب مد و ادر الشان بادشاپانه
که از بحر فناء و سلطنت ابدیت مایه برسد و دلکش و بسته بداند که حوضه اخلاص شریف
و در یقین بندگی و بخت شریف که در بوقت بار سال آن خود را در سنگ بار بار بختان
میسیر نیست تمیز و فاضل و آفتاب نظیر سحر خط و سنگ که دانید بود و بنظر گمبار رسید
خدایت آن اخلاص قرین بندگی آید و بنده ظهور رسیده و آنچه در برابر معروض
انظار و ربانیت و الا و نمیر سیر خورشید مینا گردانیده بود و مستی را با در لحاظ و
بنیاد باشد و شد آن اخلاص شارب سنگ و مار و کافیه فرق ناجیه اثنا عشره بر اقام
بکار آن خسروان و نوازین بے با بیان خدیوانه و نجوای آن کور و عز و جلال و فاضل است
و بخت و حق خواجه بود و چون غلام نیست و صفات طبع سلطین صدق آید و سلطه
بلیط طبیب شاهی نیست بدین و در آن خلافت مکان و اتحاد و مذهب و تشیع طریقت
بر عالیشان عیان و مستقیم از مشرق و زبان است اراده خاطر و الا طبع و علاقه طریقت

در وقت که بحمد الله تعالى انبار از گزینان گرفته و نگهبانی بچینه بر شاه سار مودت
ساخته است زنده الاقران موی الیبر و مرغس فرمودند اتمام مسافه لازم لایحاح
باسم بکر بیکان عثمان و ملا و کرام و عذر ای و کذا الاحرام ملک محمد و سه شرف صد بیک
که رافع و فرم شاز آید نشسته در راه کمال و نهاده حال و قرع اقبال بهمن بایان متعلقان و حال
و احوال و نه نمایند و علی غلی یک شمول غنایات شایان و انعامات مشرقه چون از کبر
آن خد غر و نورینان برزم ارم تر عین و مر و مجلس خلد آیین بهر گشته بیاس انعامات از دستان
هم جز منوعات و بیان قرین حال از بیک دولت قاهر و شنده و مافیه و خاص مشارقه زلال
اخبار سرست انکار می باشد لهذا غایت شاد و متوجه شرح اند که از بسیار آن میگرد و تفصیل این
اجال از سلسله و جهالت و شک پنا داشت و بیکان و اقبال و ایت و غنایات انکسایان
محمد و دولت و البته نظم و احوال و لشکر و امشانه و البته و غنایات و اقبال و ایت و غنایات
و بیح انکسایان از حسان کاف که در زمان دولت و ایام سلسله غایب گویست آن ذکر
مکان و عین و اقبال و احوال و لشکر و امشانه و البته و غنایات و اقبال و ایت و غنایات
چای و کوسلایین طراف و خوانین و کانت مغلوب و متغیر این و سلطه و سلطان و خور و
بود و بضا هرت کشت لشکر و معاندت از آنکسایان و مشر و دشمنان و اقبال و ایت و غنایات
و دخل و اعظام بهر و در طریق سر کشی و مافیه و لشکر که داشته اند از حسان و اقبال و ایت و غنایات
چندین مرتبه و اقبال و ایت و غنایات و اقبال و ایت و غنایات و اقبال و ایت و غنایات
و در زمان و اقبال و ایت و غنایات و اقبال و ایت و غنایات و اقبال و ایت و غنایات

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰

[illegible]

۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰

و پیاچہ رقی کہ برصورت عبدالرحمان فارسی نوشتہ

صراطیاب ویدہ دنیا کہ نسیم عکبر کی خطوط شامیش کشیاک طائر آسمان پر دلازشت
 و دوم را اگر بر تعلق پیرین است از خوش صدا ذکر خف سوختای اینکین صور نگار کہ
 بنوامی بسبب قدوس در قفس اند و نقشہ کوار حیرت خیزہ و مومک جان فروش کہ
 میدان مسابقت عرش نماز میباشند مانند فرس صراطیاب زمین گیر گردیدام و مانع کہ پیر
 توام نراون ایجا رکلازش ملک کو دلازاون بریم صندوچیکہ قابل تحریر مستند و تحقیقہ شاکس
 ترا نہ بود مشردن دانش سخن کہ اعتقاد معال شہر پر دہنفس نداگان نامہ ابالی بود
 چون عصفاد و صراطیاب اکین در سخن است فرس طبع جواد در میدان نسیم میانیہ از پشت
 از ای حذب روان سجدہ و خوش یاد ما عقل خود را در شتابان جل مرکب نمود کم شب فرس
 عقل بلند مقام را بر فراز کوسه خیالی باین مدار دستہ چرخ آبدار از چیدن گمانا کہ نسبت
 سخن کتاب باشد کو تاہ و قوت و مردم و بدہ و تیا س سان بجا آمد نشینہ چون نقشہ کتبہ
 حصہ در خواب بگران چارہ بیدار نگاہ حیرت عرش اعظم در مقام فروتنی علت ذات کتبہ
 در جلالت ذات الکوسہ حاصل و اکین آسمان آشیان بجا بر ترم اند پر اوج از صد ارعد
 لفظہ و عظمت جلال لازانی فاسد و باطل است جز را کہ ہر شجرہ اغم کر کابلہ چون خور بوم
 کو دکان باز سیم بے اعتبار و عند از شرم آفتاب بکار بر دہ شیش جبین شرتاک عورت
 بسو آدنا خوش صدک سال ل خوشحال کہ تلاش پای اندازہ تیش گو تبار پر نیان ل
 جن حاصل را ل غنل با سرگردانی کجاہ و سنخ خود کہ پر کاژور فن قیضیال ہر باریک ل
 حال را اول کی کہ اندر کر کہ باشد

عبدالمجید
 عکبر
 خطوط
 شامیش
 کشیاک
 طائر
 آسمان
 پر
 دلازشت
 دوم
 اگر
 بر
 تعلق
 پیرین
 است
 از
 خوش
 صدا
 ذکر
 خف
 سوختای
 اینکین
 صور
 نگار
 بنوامی
 بسبب
 قدوس
 در
 قفس
 اند
 و
 نقشہ
 کوار
 حیرت
 خیزہ
 و
 مومک
 جان
 فروش
 کہ
 میدان
 مسابقت
 عرش
 نماز
 میباشند
 مانند
 فرس
 صراطیاب
 زمین
 گیر
 گردیدام
 و
 مانع
 کہ
 پیر
 توام
 نراون
 ایجا
 رکلازش
 ملک
 کو
 دلازاون
 بریم
 صندوچیکہ
 قابل
 تحریر
 مستند
 و
 تحقیقہ
 شاکس
 ترا
 نہ
 بود
 مشردن
 دانش
 سخن
 کہ
 اعتقاد
 معال
 شہر
 پر
 دہنفس
 نداگان
 نامہ
 ابالی
 بود
 چون
 عصفاد
 و
 صراطیاب
 اکین
 در
 سخن
 است
 فرس
 طبع
 جواد
 در
 میدان
 نسیم
 میانیہ
 از
 پشت
 از
 ای
 حذب
 روان
 سجدہ
 و
 خوش
 یاد
 ما
 عقل
 خود
 را
 در
 شتابان
 جل
 مرکب
 نمود
 کم
 شب
 فرس
 عقل
 بلند
 مقام
 را
 بر
 فراز
 کوسه
 خیالی
 باین
 مدار
 دستہ
 چرخ
 آبدار
 از
 چیدن
 گمانا
 کہ
 نسبت
 سخن
 کتاب
 باشد
 کو
 تاہ
 و
 قوت
 و
 مردم
 و
 بدہ
 و
 تیا
 س
 سان
 بجا
 آمد
 نشینہ
 چون
 نقشہ
 کتبہ
 حصہ
 در
 خواب
 بگران
 چارہ
 بیدار
 نگاہ
 حیرت
 عرش
 اعظم
 در
 مقام
 فروتنی
 علت
 ذات
 کتبہ
 در
 جلالت
 ذات
 الکوسہ
 حاصل
 و
 اکین
 آسمان
 آشیان
 بجا
 بر
 ترم
 اند
 پر
 اوج
 از
 صد
 ارعد
 لفظہ
 و
 عظمت
 جلال
 لازانی
 فاسد
 و
 باطل
 است
 جز
 را
 کہ
 ہر
 شجرہ
 اغم
 کر
 کابلہ
 چون
 خور
 بوم
 کو
 دکان
 باز
 سیم
 بے
 اعتبار
 و
 عند
 از
 شرم
 آفتاب
 بکار
 بر
 دہ
 شیش
 جبین
 شرتاک
 عورت
 بسو
 آدنا
 خوش
 صدک
 سال
 ل
 خوشحال
 کہ
 تلاش
 پای
 اندازہ
 تیش
 گو
 تبار
 پر
 نیان
 ل
 جن
 حاصل
 را
 ل
 غنل
 با
 سرگردانی
 کجاہ
 و
 سنخ
 خود
 کہ
 پر
 کاژور
 فن
 قیضیال
 ہر
 باریک
 ل
 حال
 را
 اول
 کی
 کہ
 اندر
 کر
 کہ
 باشد

عبدالمجید
 عکبر
 خطوط
 شامیش
 کشیاک
 طائر
 آسمان
 پر
 دلازشت
 دوم
 اگر
 بر
 تعلق
 پیرین
 است
 از
 خوش
 صدا
 ذکر
 خف
 سوختای
 اینکین
 صور
 نگار
 بنوامی
 بسبب
 قدوس
 در
 قفس
 اند
 و
 نقشہ
 کوار
 حیرت
 خیزہ
 و
 مومک
 جان
 فروش
 کہ
 میدان
 مسابقت
 عرش
 نماز
 میباشند
 مانند
 فرس
 صراطیاب
 زمین
 گیر
 گردیدام
 و
 مانع
 کہ
 پیر
 توام
 نراون
 ایجا
 رکلازش
 ملک
 کو
 دلازاون
 بریم
 صندوچیکہ
 قابل
 تحریر
 مستند
 و
 تحقیقہ
 شاکس
 ترا
 نہ
 بود
 مشردن
 دانش
 سخن
 کہ
 اعتقاد
 معال
 شہر
 پر
 دہنفس
 نداگان
 نامہ
 ابالی
 بود
 چون
 عصفاد
 و
 صراطیاب
 اکین
 در
 سخن
 است
 فرس
 طبع
 جواد
 در
 میدان
 نسیم
 میانیہ
 از
 پشت
 از
 ای
 حذب
 روان
 سجدہ
 و
 خوش
 یاد
 ما
 عقل
 خود
 را
 در
 شتابان
 جل
 مرکب
 نمود
 کم
 شب
 فرس
 عقل
 بلند
 مقام
 را
 بر
 فراز
 کوسه
 خیالی
 باین
 مدار
 دستہ
 چرخ
 آبدار
 از
 چیدن
 گمانا
 کہ
 نسبت
 سخن
 کتاب
 باشد
 کو
 تاہ
 و
 قوت
 و
 مردم
 و
 بدہ
 و
 تیا
 س
 سان
 بجا
 آمد
 نشینہ
 چون
 نقشہ
 کتبہ
 حصہ
 در
 خواب
 بگران
 چارہ
 بیدار
 نگاہ
 حیرت
 عرش
 اعظم
 در
 مقام
 فروتنی
 علت
 ذات
 کتبہ
 در
 جلالت
 ذات
 الکوسہ
 حاصل
 و
 اکین
 آسمان
 آشیان
 بجا
 بر
 ترم
 اند
 پر
 اوج
 از
 صد
 ارعد
 لفظہ
 و
 عظمت
 جلال
 لازانی
 فاسد
 و
 باطل
 است
 جز
 را
 کہ
 ہر
 شجرہ
 اغم
 کر
 کابلہ
 چون
 خور
 بوم
 کو
 دکان
 باز
 سیم
 بے
 اعتبار
 و
 عند
 از
 شرم
 آفتاب
 بکار
 بر
 دہ
 شیش
 جبین
 شرتاک
 عورت
 بسو
 آدنا
 خوش
 صدک
 سال
 ل
 خوشحال
 کہ
 تلاش
 پای
 اندازہ
 تیش
 گو
 تبار
 پر
 نیان
 ل
 جن
 حاصل
 را
 ل
 غنل
 با
 سرگردانی
 کجاہ
 و
 سنخ
 خود
 کہ
 پر
 کاژور
 فن
 قیضیال
 ہر
 باریک
 ل
 حال
 را
 اول
 کی
 کہ
 اندر
 کر
 کہ
 باشد

عبدالمجید
 عکبر
 خطوط
 شامیش
 کشیاک
 طائر
 آسمان
 پر
 دلازشت
 دوم
 اگر
 بر
 تعلق
 پیرین
 است
 از
 خوش
 صدا
 ذکر
 خف
 سوختای
 اینکین
 صور
 نگار
 بنوامی
 بسبب
 قدوس
 در
 قفس
 اند
 و
 نقشہ
 کوار
 حیرت
 خیزہ
 و
 مومک
 جان
 فروش
 کہ
 میدان
 مسابقت
 عرش
 نماز
 میباشند
 مانند
 فرس
 صراطیاب
 زمین
 گیر
 گردیدام
 و
 مانع
 کہ
 پیر
 توام
 نراون
 ایجا
 رکلازش
 ملک
 کو
 دلازاون
 بریم
 صندوچیکہ
 قابل
 تحریر
 مستند
 و
 تحقیقہ
 شاکس
 ترا
 نہ
 بود
 مشردن
 دانش
 سخن
 کہ
 اعتقاد
 معال
 شہر
 پر
 دہنفس
 نداگان
 نامہ
 ابالی
 بود
 چون
 عصفاد
 و
 صراطیاب
 اکین
 در
 سخن
 است
 فرس
 طبع
 جواد
 در
 میدان
 نسیم
 میانیہ
 از
 پشت
 از
 ای
 حذب
 روان
 سجدہ
 و
 خوش
 یاد
 ما
 عقل
 خود
 را
 در
 شتابان
 جل
 مرکب
 نمود
 کم
 شب
 فرس
 عقل
 بلند
 مقام
 را
 بر
 فراز
 کوسه
 خیالی
 باین
 مدار
 دستہ
 چرخ
 آبدار
 از
 چیدن
 گمانا
 کہ
 نسبت
 سخن
 کتاب
 باشد
 کو
 تاہ
 و
 قوت
 و
 مردم
 و
 بدہ
 و
 تیا
 س
 سان
 بجا
 آمد
 نشینہ
 چون
 نقشہ
 کتبہ
 حصہ
 در
 خواب
 بگران
 چارہ
 بیدار
 نگاہ
 حیرت
 عرش
 اعظم
 در
 مقام
 فروتنی
 علت
 ذات
 کتبہ
 در
 جلالت
 ذات
 الکوسہ
 حاصل
 و
 اکین
 آسمان
 آشیان
 بجا
 بر
 ترم
 اند
 پر
 اوج
 از
 صد
 ارعد
 لفظہ
 و
 عظمت
 جلال
 لازانی
 فاسد
 و
 باطل
 است
 جز
 را
 کہ
 ہر
 شجرہ
 اغم
 کر
 کابلہ
 چون
 خور
 بوم
 کو
 دکان
 باز
 سیم
 بے
 اعتبار
 و
 عند
 از
 شرم
 آفتاب
 بکار
 بر
 دہ
 شیش
 جبین
 شرتاک
 عورت
 بسو
 آدنا
 خوش
 صدک
 سال
 ل
 خوشحال
 کہ
 تلاش
 پای
 اندازہ
 تیش
 گو
 تبار
 پر
 نیان
 ل
 جن
 حاصل
 را
 ل
 غنل
 با
 سرگردانی
 کجاہ
 و
 سنخ
 خود
 کہ
 پر
 کاژور
 فن
 قیضیال
 ہر
 باریک
 ل
 حال
 را
 اول
 کی
 کہ
 اندر
 کر
 کہ
 باشد

انچه مراد ما می باشد را چون مثل اجداد و کید کشاد و ابیات مید و بندش مخازن جواهر
 مراد عجایب حروف سمجده اش تر جان عرب و عجم و موشش چون لات و ناث سجود و دمان
 دید و بینی آدم اگر دال و دشتش نیست خم نشسته غار جان معارج مضامین قرآن را
 مسو بر معاد اعدا و را که آن میر می رسد و اگر دانه و مینش کید کشا نکتست یکده و از زبان
 گویندگان راه گفتگو برود آشنای و یگانه نموده می پیونددشان چون غنچه در دست انداخته
 سر رشته بر سر نهفته و نقش بر جان در دوش شان چون سکه بر زهر گزینجا نشسته
 گاه است چون کاکل و بران سر مشق کشیده و مدآه و زانسانه بر بایض جبر و پان
 توبه نامه گناه گشته است کتابت سحر ج قرآنی است تزیینش لغت تلاش کجی نقشه
 و جود است که عشره قافیه بر بدن خطا رنگا رنگ کشیده و خوشتر سر و قرآنی دارند قدم مثل خرم نگاه با نعم
 مفارک و سپاه سپاه و پوش عباسی لاهی هر که اختلاط و ویر بر آینه نادر و مساوی
 نزدیکی است و سپاه سپاه پوشش عیاست او در سر که اوست از یک یک جود و نگاه
 چون عینا است بیدان سباتی ط قوب مثل الف الف تحت و نقطه استقرایا تبه
 همیشه با حرف بین خط و میل سبقت کردن پیمیدان سرگردان و مانند از بران نرفته و کید کشا
 با تلمش و ایجاد و جیادی رنگ او ساطع فنا و قیام است یازیر و را غلغله شش
 با شتر و اطمینان پذیرد و در آن آسان نموده که می باشد در میان آنما آن یکم یا نرفته شده و دیگران
 مرکب خط و الاغان الفاتی سپاه حروف یکپشت و اعلام فتح سلاطین گپی غنچه
 و اسپان در از گردان و نه است آن خط در میان سپاه حروف نامه نیز با فتح ما بشان سینه

حروف و ابیات و کید کشاد و ابیات مید و بندش مخازن جواهر
 مراد عجایب حروف سمجده اش تر جان عرب و عجم و موشش چون لات و ناث سجود و دمان
 دید و بینی آدم اگر دال و دشتش نیست خم نشسته غار جان معارج مضامین قرآن را
 مسو بر معاد اعدا و را که آن میر می رسد و اگر دانه و مینش کید کشا نکتست یکده و از زبان
 گویندگان راه گفتگو برود آشنای و یگانه نموده می پیونددشان چون غنچه در دست انداخته
 سر رشته بر سر نهفته و نقش بر جان در دوش شان چون سکه بر زهر گزینجا نشسته
 گاه است چون کاکل و بران سر مشق کشیده و مدآه و زانسانه بر بایض جبر و پان
 توبه نامه گناه گشته است کتابت سحر ج قرآنی است تزیینش لغت تلاش کجی نقشه
 و جود است که عشره قافیه بر بدن خطا رنگا رنگ کشیده و خوشتر سر و قرآنی دارند قدم مثل خرم نگاه با نعم
 مفارک و سپاه سپاه و پوش عباسی لاهی هر که اختلاط و ویر بر آینه نادر و مساوی
 نزدیکی است و سپاه سپاه پوشش عیاست او در سر که اوست از یک یک جود و نگاه
 چون عینا است بیدان سباتی ط قوب مثل الف الف تحت و نقطه استقرایا تبه
 همیشه با حرف بین خط و میل سبقت کردن پیمیدان سرگردان و مانند از بران نرفته و کید کشا
 با تلمش و ایجاد و جیادی رنگ او ساطع فنا و قیام است یازیر و را غلغله شش
 با شتر و اطمینان پذیرد و در آن آسان نموده که می باشد در میان آنما آن یکم یا نرفته شده و دیگران
 مرکب خط و الاغان الفاتی سپاه حروف یکپشت و اعلام فتح سلاطین گپی غنچه
 و اسپان در از گردان و نه است آن خط در میان سپاه حروف نامه نیز با فتح ما بشان سینه

حروف و ابیات و کید کشاد و ابیات مید و بندش مخازن جواهر
 مراد عجایب حروف سمجده اش تر جان عرب و عجم و موشش چون لات و ناث سجود و دمان
 دید و بینی آدم اگر دال و دشتش نیست خم نشسته غار جان معارج مضامین قرآن را
 مسو بر معاد اعدا و را که آن میر می رسد و اگر دانه و مینش کید کشا نکتست یکده و از زبان
 گویندگان راه گفتگو برود آشنای و یگانه نموده می پیونددشان چون غنچه در دست انداخته
 سر رشته بر سر نهفته و نقش بر جان در دوش شان چون سکه بر زهر گزینجا نشسته
 گاه است چون کاکل و بران سر مشق کشیده و مدآه و زانسانه بر بایض جبر و پان
 توبه نامه گناه گشته است کتابت سحر ج قرآنی است تزیینش لغت تلاش کجی نقشه
 و جود است که عشره قافیه بر بدن خطا رنگا رنگ کشیده و خوشتر سر و قرآنی دارند قدم مثل خرم نگاه با نعم
 مفارک و سپاه سپاه و پوش عباسی لاهی هر که اختلاط و ویر بر آینه نادر و مساوی
 نزدیکی است و سپاه سپاه پوشش عیاست او در سر که اوست از یک یک جود و نگاه
 چون عینا است بیدان سباتی ط قوب مثل الف الف تحت و نقطه استقرایا تبه
 همیشه با حرف بین خط و میل سبقت کردن پیمیدان سرگردان و مانند از بران نرفته و کید کشا
 با تلمش و ایجاد و جیادی رنگ او ساطع فنا و قیام است یازیر و را غلغله شش
 با شتر و اطمینان پذیرد و در آن آسان نموده که می باشد در میان آنما آن یکم یا نرفته شده و دیگران
 مرکب خط و الاغان الفاتی سپاه حروف یکپشت و اعلام فتح سلاطین گپی غنچه
 و اسپان در از گردان و نه است آن خط در میان سپاه حروف نامه نیز با فتح ما بشان سینه

حروف و ابیات و کید کشاد و ابیات مید و بندش مخازن جواهر
 مراد عجایب حروف سمجده اش تر جان عرب و عجم و موشش چون لات و ناث سجود و دمان
 دید و بینی آدم اگر دال و دشتش نیست خم نشسته غار جان معارج مضامین قرآن را
 مسو بر معاد اعدا و را که آن میر می رسد و اگر دانه و مینش کید کشا نکتست یکده و از زبان
 گویندگان راه گفتگو برود آشنای و یگانه نموده می پیونددشان چون غنچه در دست انداخته
 سر رشته بر سر نهفته و نقش بر جان در دوش شان چون سکه بر زهر گزینجا نشسته
 گاه است چون کاکل و بران سر مشق کشیده و مدآه و زانسانه بر بایض جبر و پان
 توبه نامه گناه گشته است کتابت سحر ج قرآنی است تزیینش لغت تلاش کجی نقشه
 و جود است که عشره قافیه بر بدن خطا رنگا رنگ کشیده و خوشتر سر و قرآنی دارند قدم مثل خرم نگاه با نعم
 مفارک و سپاه سپاه و پوش عباسی لاهی هر که اختلاط و ویر بر آینه نادر و مساوی
 نزدیکی است و سپاه سپاه پوشش عیاست او در سر که اوست از یک یک جود و نگاه
 چون عینا است بیدان سباتی ط قوب مثل الف الف تحت و نقطه استقرایا تبه
 همیشه با حرف بین خط و میل سبقت کردن پیمیدان سرگردان و مانند از بران نرفته و کید کشا
 با تلمش و ایجاد و جیادی رنگ او ساطع فنا و قیام است یازیر و را غلغله شش
 با شتر و اطمینان پذیرد و در آن آسان نموده که می باشد در میان آنما آن یکم یا نرفته شده و دیگران
 مرکب خط و الاغان الفاتی سپاه حروف یکپشت و اعلام فتح سلاطین گپی غنچه
 و اسپان در از گردان و نه است آن خط در میان سپاه حروف نامه نیز با فتح ما بشان سینه

در کتاب و بهار که حسن افتاد این غریب دایره افش بود و در اوجی رایت بران داشت
 کرد و شیرکان این فن را که در دستار نقاب عریض آرد و در اکثر پنهان می باشد
 فایده آرد و این نقاب حجاب از هر چه و کنایه بنا بر اینجاست این سسرل است این اصول
 با کمال توضیح بال رتنت حال از کتاب آید ان قیام نموده و بهار چایم مجرایم که شمس
 پیرایه تمام پوشیده است از ناظرین آنکه اگر بر خست و وقت آیند در سلامت آن شود
 و ذیل انما من بران پوشنده و یا چه رساله که بزمان سلطان در آداب
 تعلیم حوارج تالیف نموده و آنرا غیب و حضور و سخن آموز زبان بستگان
 میگوید که چنین است از رد اتم گلهای حدیث مال اثنانی نشاط و سرور و کس عمل از پیشانی
 شده تائی او در صورت و وقت است که قشرا غدا را بلب سبب نیاید و او را غرض
 میباشد و چنانکه اختلاف طوط درین و بسین بود و خالین را در دست راست آید و در
 دست چپین نشان که ناگون را در او است و حضرت چون بدین مقام و نسبت
 شاد است تا از سی فطیر خان مسلک بهمان حرمت و پارسه ببارت بخشانیده
 و پس در جان ملاک توال شاد و میخیزد که در عکاز و خوش حال عارف میرزا یارب
 در بر ارد قاضی اش در زبان قد و تن بکشد از دست اطوار می آرد و در این کار
 با چهره و در اندام شاد و شاد است از هر چه یا دوست از جدول زبان عارف بنو قیام
 و طایر شاد و در هر چه میگوید و در پیش تو وید و مگر را پیش تو شاد است و شاد است
 شاد و شاد است از هر چه شاد و شاد است از هر چه شاد و شاد است از هر چه شاد و شاد است

در کتاب و بهار که حسن افتاد این غریب دایره افش بود و در اوجی رایت بران داشت
 کرد و شیرکان این فن را که در دستار نقاب عریض آرد و در اکثر پنهان می باشد
 فایده آرد و این نقاب حجاب از هر چه و کنایه بنا بر اینجاست این سسرل است این اصول
 با کمال توضیح بال رتنت حال از کتاب آید ان قیام نموده و بهار چایم مجرایم که شمس
 پیرایه تمام پوشیده است از ناظرین آنکه اگر بر خست و وقت آیند در سلامت آن شود
 و ذیل انما من بران پوشنده و یا چه رساله که بزمان سلطان در آداب
 تعلیم حوارج تالیف نموده و آنرا غیب و حضور و سخن آموز زبان بستگان
 میگوید که چنین است از رد اتم گلهای حدیث مال اثنانی نشاط و سرور و کس عمل از پیشانی
 شده تائی او در صورت و وقت است که قشرا غدا را بلب سبب نیاید و او را غرض
 میباشد و چنانکه اختلاف طوط درین و بسین بود و خالین را در دست راست آید و در
 دست چپین نشان که ناگون را در او است و حضرت چون بدین مقام و نسبت
 شاد است تا از سی فطیر خان مسلک بهمان حرمت و پارسه ببارت بخشانیده
 و پس در جان ملاک توال شاد و میخیزد که در عکاز و خوش حال عارف میرزا یارب
 در بر ارد قاضی اش در زبان قد و تن بکشد از دست اطوار می آرد و در این کار
 با چهره و در اندام شاد و شاد است از هر چه یا دوست از جدول زبان عارف بنو قیام
 و طایر شاد و در هر چه میگوید و در پیش تو وید و مگر را پیش تو شاد است و شاد است
 شاد و شاد است از هر چه شاد و شاد است از هر چه شاد و شاد است از هر چه شاد و شاد است

در کتاب و بهار که حسن افتاد این غریب دایره افش بود و در اوجی رایت بران داشت
 کرد و شیرکان این فن را که در دستار نقاب عریض آرد و در اکثر پنهان می باشد
 فایده آرد و این نقاب حجاب از هر چه و کنایه بنا بر اینجاست این سسرل است این اصول
 با کمال توضیح بال رتنت حال از کتاب آید ان قیام نموده و بهار چایم مجرایم که شمس
 پیرایه تمام پوشیده است از ناظرین آنکه اگر بر خست و وقت آیند در سلامت آن شود
 و ذیل انما من بران پوشنده و یا چه رساله که بزمان سلطان در آداب
 تعلیم حوارج تالیف نموده و آنرا غیب و حضور و سخن آموز زبان بستگان
 میگوید که چنین است از رد اتم گلهای حدیث مال اثنانی نشاط و سرور و کس عمل از پیشانی
 شده تائی او در صورت و وقت است که قشرا غدا را بلب سبب نیاید و او را غرض
 میباشد و چنانکه اختلاف طوط درین و بسین بود و خالین را در دست راست آید و در
 دست چپین نشان که ناگون را در او است و حضرت چون بدین مقام و نسبت
 شاد است تا از سی فطیر خان مسلک بهمان حرمت و پارسه ببارت بخشانیده
 و پس در جان ملاک توال شاد و میخیزد که در عکاز و خوش حال عارف میرزا یارب
 در بر ارد قاضی اش در زبان قد و تن بکشد از دست اطوار می آرد و در این کار
 با چهره و در اندام شاد و شاد است از هر چه یا دوست از جدول زبان عارف بنو قیام
 و طایر شاد و در هر چه میگوید و در پیش تو وید و مگر را پیش تو شاد است و شاد است
 شاد و شاد است از هر چه شاد و شاد است از هر چه شاد و شاد است از هر چه شاد و شاد است

بالکمه میبازد و تند نوشتن مثل است در کتب قلمی همه تن چشم جاوده در سان شکار مینان آب است
در عننگه سیاه مشهور بالانسان که خلاصه جهانست و دین و دوزخ خوش نگاشته رخا و افلاک
عاج جریعت است و چون آب است نوع و اخذ این جنس علم اکثر تبیین زبان ساخته و بطریق
ساز عیون و روان باب کتب رسائل پرداخته اند و تحلیف تفاوت زبان که بیشتر از کار گذران
از ان مرصیل بر کان می باشد مدیحه از یکدیگر قلم گرفته باشند گفتگو نمود و در طریق بیان
و تدوین نه میورده اند و با وجود غنای و کمال شرافت اینکم را دفتر سه تا غایب بفرست
از فرزندان شش هکتان آن نبوده و تفسیری که مناط اعتقاد تواند بود از متنبهان کتب
نقشه داده اند و در ذکر عیون بنی تنلی گریسته به پیرایه وقت فلان هر هفت نامه در
بر سر کتب غیر پیشان از اشرفیات نبی چنان بر تو داده که درین فن کتاب مرتب گردد که
دید و روان را شرح این قسم و لوح طلسم تواند بود و چون بنده را نسبت ارتباط آن جای
مایل و با عقدا و شریف شان این غریب و ایر کمال عمارش چنین مشهور و ادب را
قابل بوده و ما مورد اشتند که درین باب رساله مرتب ساخته آنچه از قلم پادشاهان و
خان افغان بلخ و مکان را با مرآت و تحبیه معلوم شده باشد در سبک بیان کشد
بفرستد اما مشهور معذرتیچم انکار را که اطاعت بر میان استوار گردانید انکس
از دقت نشانه اسامی رموز باریک بنی آنکه اگر بخلاف وقت یا بنده بجا بیاید
تازند و باز اعتراض برین صید ضعیف فیندا نند و با صلاح آن بردازند و الله اعلم
و استعان انچه یکدیگر با اوقات حال خاقان سلجوقی سلطانین متغویه نوشته

در این عالم که همه را در آغوش خود دارد
 و در این عالم که همه را در آغوش خود دارد
 و در این عالم که همه را در آغوش خود دارد
 و در این عالم که همه را در آغوش خود دارد

اسرار و باریق آثار گردانیده از پانصد و شصت و هفتاد و پنج سال
 رسانیده و آنچه در پیشان این اخبار فرموده را از هر که ابرمت شیراز و جمیع بستان
 هشت و نیم صنف از اوراق و اوراق را در یکدیگر پیوسته افضل چهره را که دست پروریه نوشته
 و در روز غنایب انسانیت تلخ افتخار بر سر نهاده و با قریب خلاف غشیه از غنا و شرف
 در روی پرشیده و زلال نبوت و صفات را که ازین جمیع حکمت ایسے بحر شگفتا و بود
 در جدول عروق و اعصاب اینها مرصعین بکار ساختن و چون ثوبت جریان این مثال
 حیوان رنگر و وجود انسان مبارک غیب الازار به ششم رسید شب فتنه هشت
 در هر یک بسته سکوت و صلیت پذیرفت تا از حوضه قلب سطر مشطی سر بر آورد و باز
 حوض سرشار از دو جانب بیک میطی بنی و جوهر گریه و در شش بخش دیده ابر یک بزر
 و در آن ماضی سے لولا که ما خفت الا فلا که چنین طراز گشتن مست غلبه اجماع و فتنی
 ابواب مسدود و فتنی بسج شد و طائر بلند پرواز صدره الشهاب ابلا دسے
 خیر بایه سرشت وجود بلند می و بسج آفتاب وجودش پیش از دمیدن صلیح بایه
 نوکوبین و طلوع شریعت مقدسه اش سرچشمه انوار فرمود اصول و مفرد شمس معراجش را
 مانند خزان از هم علم آفتاب بیک بر سر و از نجوم مدخشان و نه گوهر نگار ششم و نیز در
 در بر گرفتار ان گنگا سے حوادث را به صوت آما به خلق خوشش دلیل آفرین
 لا مکان خیال مستبش از ناز و ناز جل جبرئیل سبت آنکه چون مد وید
 خورشید جهان ارس او به گشت احوال مد نازشاید به میثاق او چه چشم

در این عالم که همه را در آغوش خود دارد
 و در این عالم که همه را در آغوش خود دارد
 و در این عالم که همه را در آغوش خود دارد
 و در این عالم که همه را در آغوش خود دارد

در این عالم که همه را در آغوش خود دارد
 و در این عالم که همه را در آغوش خود دارد
 و در این عالم که همه را در آغوش خود دارد
 و در این عالم که همه را در آغوش خود دارد

علم از بیم سنگ سیاستش از بیدار شدن هر نفس زاندا و بگشتن جلالتین جانان از دست
 تیغ پنبش خود و بجزو چون رشته نفس هر گاه گشتن نقد اخلاص از گریه بار اغواش کمال عباد
 و تحصیل عامی خبر روز و شب مانند دل در باب شوق بیدار شد و فقر را بقتضا فقر فرست
 از زبان دولت نقاب بر چهره پوشید و بپوشید در گمان سر آمد بجایان کوشید و با آنکه غبار
 میکش بر دوش و پیش از خورشید بر زبان بجز خوش گردن خلق نشسته هر چند است گمان امور خوش
 بترک مفتاح خانه دست بفرستد نمی رسد حضرت شاهنشاه دل بر چیز نبسته و بدر در عهدش
 از بیم کمالی در بر نه گداز و خامه از زمین برهنی دست تسلط بر عالم درازست و در کمال
 افلاک را چون سنان خیمت جانشان در در شنگری میزد و رستان بلیست باز سر بسجاده
 قدرت را چون کعبه آوایم بر درق شعله نگار و رقم که بر د خاندان و یک نبی پخته شود و عبادی
 بالانشین کرسی پادشاهی جان هر یک میوه میانی که کون گردان فلام قدیم سنان خلعت نشان
 سلطان اسلما اتحاد الدله العلیه امالیه ارفاقه فایده نلیقه سلطان را محمد آید پیر شیر زارت اعظم است و پادشاه
 زرافه را نامل قبا می شود آشتند بقتضای نقاب خط و دست بحسب ظاهر نیز ستار منور و در زبان
 نشان بفرموده دیگراری رنگ چاکران سینه دینه حضرت انتظام یافته نقد اخلاص عباد یکبار و نقد
 رسید مانند سنگ بقیمت که از حسن انظار خورشید کسوت لعل بدخشان با قوت روان میوه پادشاه
 خلاص منظومین عنایت و الطاف شد و از جنین صفت تعالی که در حقیقت فرود آمد تا به جلالت ابرج بر سر
 بر داند و کوفته زنده از نیاجت خلاص از آن طرف انصاف در سر و تراز بود و انجوری خود در سر از انصاف
 پیوسته نشسته در قلمن مجوس سلسله و جو عدم پیشکار خامه بر نیا که آن گزیده او از زمان در ستار کمال

بابت ۱۰۰ روپے

جو ان کو چنین استعارات و تمثیل عبارات با وجود رتب بلند ولی نعمتی و خداوندگارانی است که
 و بعد از آن که در این طبیعت که بی سبب است هیچ سبب و مخرجی که از حد و اندازه و کمالی ندارد که
 بیرون آمدن متعده است که باین گروه شایسته نام و دین منتهی از ادای کوشش و آغازه جان که در این
 مأمول از هر یک نیز می باشد از تمسک به برتر و بزرگوار اند و در سطحی بچشم کشم که از نژاد اکنون انسانیت
 بازگشت می رود و کما بر وی آن چشم بطنی رزم و خور و لذات و جزایم گذشته کند سبحان الله قدس
 غامض که بنده آفرینی خلق بیرون از دامن فکر و دو چرخ غایت سرکش و سبک خرام است که غایت
 سخن از دست این ملک بیخبر از مطلب نگاری گرفته این محراب بیننده را رسانیدن به که
 به بیرون می آیند آله عطف غمان بودی مطلب نخت نمایه احوال این بنده فیض از انوار
 و نوازشات که از انجم با خطایک دید اند سایه که دم افلاک که آن از نور ارمیست لازم و معجز
 شمع خدمت شبانه روز را بر خود و اجابت دانسته به مدت چندگی میبود از آنجا که حضرت ایران
 مدار خداوند نگاری از کلمات و جزئیات امور در کتاب امر به سعه و شرف عالم حضرت
 خلق است غنیمت و بدیهه پیوسته در درگاه اقبال که مرجع بادشاهان است انیم و مومن صاحبان
 نام و نظم است بر دهن و چنانچه ششلی را تو سطر است صاف و روش است مردم بد
 حاصل میگردد و باینجه خدمت آنرا و معرفت صافی طبیعت مطهر استه افکار گویا آثار حضرت
 خلق آری گردید چون همواره خاطر اشرف سلطان که کتب سیر و متبع آثار است متعلق بود و در
 آن گذشته که آله واقعات زمان اید قرآن برشته و شاق و انتم نام
 در آیه امر واجب الاذعان و فرمان قضا جاین فدا یافت که این از توبه که از توبه

[illegible]

موسم بہار کے لیے
نور واد کے لیے
قلم و دست کے لیے
ادبیات کے لیے
و قلم کے لیے
ادبیات کے لیے
ادبیات کے لیے
ادبیات کے لیے

خورشید و کمار سے حجاب تالی دیدہ و نمیش را اصل لب کینیت ارتقلع ابن آفتاب تاب
 نمود و از خبر خبری از جزئیات اطلاع تمام دارد و رنگ تحریر آورده ازین خبر عازا اثر و تکرار
 بر اطراف دیدہ و سر انگشت قبول گردید قطره بودم دریا شدم قدر و بودم آفتاب گشتم
 عند لب ناعطفه راقط لب سکوت از زبان سخن سر لای کشایش اینت سلطان آلود و رنگی
 بر تخت بر لاش است لب گفتم قدره از آینه خاطر بر جاست نهال آمل را از بار بار مکشش عرش
 با هزار معصوم از شمار جبریل خامد آب معانی بگشس مخالف جریان یافت شاہد ان
 الفاظ و بزم یکما و بی معانی و روشن بر دوش نشینند کاروان آلود و در منزل
 مقصود ابرار اقامت کشود و آواز و شہرت گرسنه چنان سخن را با نڈہ ابران معانی صلا
 در او و قاسمان نگارش اوصاف و حیلہ بیرون از اندازہ شاہنشہ حاصل شود
 رعت آسمان نشو و انگین کہ فرخ خورشید دیدار وانی ناپید گویانے آب و در گردے
 خواب پیش بنی خرم درستی نیت جزم سر مت بر دواز دگ ثبات قدم و رنگ وین
 نشاسته در عروق رسیدن دعاسے سنجاب بشون راست گوسے میزان امتداد
 بقا و وطن از سب و فایض انجنس حرکت و خیال خیال انعام شد بہت در گنج سنا
 کشادہ زبان نادل بنی غوطہ دادم چون اغثال فزان لازم سرشت اخلاص
 کیسان میباشد با وجود بیایگی و قریب کی پذیرایے این امر شکوت شد اکنون بر کہ
 حبت انکشاف این مام تبیین آن گزیر بنیاید است کہ چون پردہ وارا و آب از
 بانست کہ لب انگشت خامد نقاب از حیرت اسامی برگزیدگان بزم برترے اسے

در این سال که در روز دوشنبه ۱۲۲۰
 در این سال که در روز دوشنبه ۱۲۲۰
 در این سال که در روز دوشنبه ۱۲۲۰

فرزند لایق سلسله جلایه هر جا که تفریق حق واجب میسازد برگیر و کشته بزمی مطلب
 شجر واجب است که مبارک نشسته بایان فیاض بخشش را از آن قشقه حاصل تواند شد
 پرده کنای ایام بسته گردد و بیایچه شود مع القاب آما و احداد
 شاه عباس خنجر دایه آینه حقیقت نهی ملت جعفری نامم اثر
 چنگیزی و اسکاندوسی غار شش نهالی همیشه بهار این سلطنت والا سعدن
 گوهر رشید نزن و در آگهی قبادی که ختم آمد از سرفراز شیوه گردن فراد
 خاتم مدینه جان کشائی به نیر و تیغ انگون فروزان گوهر صدف اودار و قرون
 خاشع بنیان غم و طغیان رافع الویه عدالت و احسان محبط فیوضات حضرت ربیع
 جاسر اورنگ بر شاد و همیل انار که بر بانه و غراب خاقان سیدان شان و اطمینان
 بخش بحر طوفانی ملک آرا اعتقاد سلطنت و استغفار عالم دایه ششم که است
 دولت و اقبال نامیه از بار چین سادت و احوال کیبای نفوذ آرش و اطمینان
 شاه طاب عیبه الرحمه و الرضوان را غراب حمایه و محبت مکه که جوهر طیار که اطمینان
 دانش صفای شیر گوس دولت ربائی پدید و هم فتح و ظفر مطلع غراب و مطهر از
 شعله طائر علم صاحبک است و ما جبار ممتاز شیوه خسرو و تخت یار و صدر نشین
 صفه حق عیبه طغراف مناشیر بر سر گوا لایه مردک ویده و بیدار این
 آفتاب جهاناب آسمان شرک شیراز و کتاب حبش و مشرب سواد خوان مول
 حصیه ملک ملت نقش بدیع ملک بدیع نگار قضا طبع غریب سمار بدایع

در این سال که در روز دوشنبه ۱۲۲۰
 در این سال که در روز دوشنبه ۱۲۲۰
 در این سال که در روز دوشنبه ۱۲۲۰

در این سال که در روز دوشنبه ۱۲۲۰
 در این سال که در روز دوشنبه ۱۲۲۰
 در این سال که در روز دوشنبه ۱۲۲۰

حقیقه اعمال و مومنین و اهل اخلاص جل عن الشاکله
 عند هاست سنان و گرامان بزرگت زنده است باک
 لا اوجده الشیبه و التمثیل و علاه من مجانس لا من
 از جهت گرفتن باز نماند شدن میره با او و بزرگت از هم جنس بودن چیزه
 تصور لا الذهن الملیل للعقل فی الخیر کذاته یثقل
 خیال کند آنرا زین مانع ضم در دریات ذات او بر سن
 العجز موقوف و الوهم فی تصور صفات بحال التخیل محبول
 عجزه بسته شده و و هم در تصور صفات او بر سنهای چرت بسته شده
 عشی اصول الکائنات بصنعة طیان الاصداد و ناظم
 پیدا کننده اعیان دنیا بکارگی ممانتی کردن مذهب را از ظاهر اند
 کتاب وجود الانسان جمع الصور و تقرین الاعتقاد الا فی
 کتاب است آدم بزرگ آوردن مومنها و فرق کردن عقیده براسه اخلاص
 فقرة و وجود کل موجود من عدم مسیه السان و الا حق تشابه
 نفقه وجود هر موجود از دو عدم که سابق و لاحق است مشابهت
 الا کما ان البیة رجوع و فودار البیة التی ید طالب العجز
 طریقات و بهر دست بازگشت برادران ارباب آزادی یار گهای عجز
 و فدا الم عجز است و فدا الم باعده متضمن پیدا کردن آنجا نیست

۱۔ انور علی بیگ
 ۲۔ غلام محمد خان
 ۳۔ حبیب الرحمن خان
 ۴۔ حبیب الرحمن خان
 ۵۔ حبیب الرحمن خان
 ۶۔ حبیب الرحمن خان
 ۷۔ حبیب الرحمن خان
 ۸۔ حبیب الرحمن خان
 ۹۔ حبیب الرحمن خان
 ۱۰۔ حبیب الرحمن خان

[illegible]

او چنان مرتبه طلب کم کردید و دل خدایمند رخت اقامت از دل انوار سینه برون
 کشید و چون بطن تن شکست که بعد از عمر بسجده نگذارند سبب بار صلبان و پیرانند
 چنانچه شد قوا استغاثه کئے فراتر از سر سینه آیم انفعیه مگر هر گران بهای حیات
 برای کس مال بزرگتر که برارث اختلف مختلف شده باشد گفت میگردد و بغیر اقبال
 مظلوم که در آفات افتاد و پرده شکایت سے نماید نیز سید درین آفتاب استیلا
 اگر مبارک اوقات بالنام تباریم بطاعت رود و در سیاق شعر و غنیمت انسا کشش
 بجای میرفت تا آنکه بچند درین کشید و پسندید پسندیدگان و مقبول خاطر بر و چون
 گشته بدین دو غنیمت در نار و شناس او درستان شد رفته رفته بشرف توبه
 بندگی صاحبقران زمان محمد باط ان امان حیار نفع سفیش شهر ریاس
 مگر هر گران بهای دایم و الا که بعد از نفس خاطر خوا و کعبه بین قابل قابل ارا
 صحف کمال ششم از بیکرشن همیشه بار بجا نیکس مرات گیتے نامے مانے رست و در
 سفیر گیراس کند ضم بندی پسندید و طبع و شمار قبول و مشکل پسند زلال کوثر بلند آفتاب
 و جهان بختی که کشتی خدای سرور دم و شاد و دهنی قوت باز دے قوس را و نیز در دست
 آخرین پایه سبج بر روی دار چمن دست فرما و اب نخل پرور دوش و شجاعت و حیرت
 آیات بیات بسات و جودت ملک بر قاب اسرار عین مستند و الوافه
 و الخوافین السلطان الا عظم مالک
 نانا ان ابدش بدگستر ملک مکر و مکر

[illegible]

کتابخانه
مکتبہ اسلامیہ
سرخس

و بطن این سخن پیرایه کزینکه در پرستش پس از تسلیم که علم او فضل فسیل کان افتاد و از
ست و میا چه که جهت مرزا محمد بخش طبیب خاصه مشیر
نوشته آمد سپاسداری شکر کند از شاعر موجدات و شفیق فقرات
هست کائنات عذبان و کار زبان میست چه ادب است هر شکر مستلزم شکر
بجهت در راه ذهاب سلبه دینا نیست به بر این عقل مدست پس شایب شبر
از اندوخته و از آنکه خود خوش است است که از ان مقام والا که پرورش از خود بل
خاکران طار است از ان تر آید و فرخ و خفاق سخن گوید در راه تربی نعم عجب
دوازده پدید جهان آمد چه میگویم منکه عمر با طریسم شکسته خطی که در دست بایم بخار
شمار زلف یکو زبان سیاه با قدم توصیف بیرون نه دم چنان ابره فرزانان
پد انیم و بیست و چهار تر و چه است سازیم چه سواد و غم که سانسش با کمال شایسته
سخن سواد شایسته شایسته با وجود و پشت پدید و در دل بایند و هیچ سخن طراز است این حرف
حرفان چشم دیده دوران گوش دزدان بیان احوال و کمال خاموشی باشد
نه خط عیادت که مانند چشم که زبان حلقه و شمس مدر که در سر نه پنهان از زبان شایسته
کلیه شایسته و شایسته نهال مسانی چون کرکب در شب نامر تابانست که همیشه بهار است که
آتش ایستایی شایسته علم از سر شایسته جوان جبار و در گوش هر دوازده و شایسته هر حرف
برید و بیان سبانه را از بزرگ عاریت نیران شایسته کس و امیر است که از شایسته
و شایسته سواد و در شایسته کرده و در شایسته آن شایسته در بین طغلات را و بزرگ شایسته

[illegible]

۱۳۰۲
مکتوبه در احوال ایشان
عنه و طاعت الله
کتابت از فرزندش
که سال ۱۱۷۵ م.
شهر بزرگ است
ازین عربستان
بسیار خطره است
که هم کتابت
از نسب او برگرفته
میباشد پس بهر حال
اگر این امر را
در آن وقت

[illegible][illegible]

لَدَى النَّعْبِ سَوَالِ السَّائِلِينَ فِي بَابِهِ وَانْصَرَفَتْ بِهَا
 آنکه مستی شد سوال سوال کنندگان تا دروازه آن و نیز شد باغهای
 الْعَالَمِينَ بِمَنْصِبِ أَحْسَنِ مَعْنَى مَوْلَاهُ الْعَدْلُ وَالْإِحْسَانُ
 من ماست بعض احسان او زنده کننده و رسمهای انصاف و احسان
 تَعَامُلِ كَثِيرِ الظُّلَمِ وَالْعُدْوَانِ مَوْلَاهُ الْعَدْلُ وَالْإِحْسَانُ
 گوینده آتش ستم و دشمنی روشن کننده و برافروخته های عالم مبرهاست
 الْعَدَايَ فَيَسْتَلِ مَنْاسِبُ الْفَضْلِ بِأَمْثَالِ الشَّادِي مَعْقِدُ
 برهنای سبیل کننده و فرمانهای بزرگ بالوای بخشش رست کننده
 أَرْكَانِ الْخِلَافَةِ بِالْعَدْلِ وَالْإِنْصَافِ مُسْتَدِيرُ بَنِيَانِ
 ستونهای اوقاف با عدل و انصاف استوار کننده و بنیان
 السَّلْطَنَةِ بِإِزَالَةِ الْجَوْرِ وَالْإِعْتِسَافِ وَاقِفِ أَسْوَارِ
 پادشاهی بربود کردن ستم و برافروخته ای نگاه دانه
 عُلُومٍ وَحِكْمَةٍ كَاشِفِ أَسْتَاغْلَامِ عِلْمِ الْإِنْسَانِ مَلِكٌ يَعْلَمُ
 علمها و حکمتها برکنار کننده پرده های آلودگی انسان را انجمن کننده است
 عِبَادَتِهِ مَبْنِي خَيْرِ أَعْمَالٍ بِإِيمَانٍ وَتَقْوَى نَفْسٍ مُخَافَةٍ كَثِيرِينَ قَبْلَ نَالِ مَوْلَاهُ الْعَدْلُ
 مصلحت کامل بنیوم از ابراهیم بهرگاهش جایگیری و جوامع اوست گیتی تمامی مانی را می در و دشمنی
 کبریا کند خصم بنی و پند و پیش و شر و قبولی و مشکل پند و نال کوز و ناله بنی و حجاب بنی

مجلس شورای اسلامی
کتابخانه مجلس شورای اسلامی

تر جاسان داد و در دیده و در کجی باین گهستان همیشه بهار بخیزان کشاده و موی نام
 رخت و خیل آن بخت آباد و عزم آورده و از زمان در درگاه و شاد می جانشین باد
 نبارت آتشی و لعلی که گویا کشت افروزش میخیزد آتش آتش اگر کش
 هرش لرباب درایت رسانیده و در خیال من بچرخان قاصد میان لبی سیل خا
 اسرار حادثات طالب طریق خلاص منجات بجز زبان طریق محدود بود و بجه حبارت
 شکر حقایق و قیاس گوید چون آیتان جهان فوق حالات انسان و قیاس
 از دست آید و بایست حط غافل از ان داد و میباید انورده بر لوح دیدن
 که سببان گناه که چون غلبه ماله که خوش نشین بختان مشغول در شغل
 افغان این بوستان است در آن گهستان غفلت ان رخت صغیر در بافت
 و گاه بیکه و برادر خج خیال ببر کن بوستان بچرخان شده بخت سخن
 ستانمان که چشم برادر بگشت سببان این گهستان اندک گهستان از گهستان
 رنگ رنگ سخن بخت خیال بسته قبل در گذر این معدن روح سسبب در اول
 شیرین ساسانی بخت شیرین پیوسته نده فرصت حبس و گویا بخت
 فرزندان و محسنان بیان بخت انورده این روح را هر سه جز بکارت در بخت
 سخن نیست در این عروس ابر و بر بخت و لرباب بخت بر دیده دل اگر در بخت
 سخن را عقل ناچار و بختی که است در کار است که ناخواهان از ان است و موی کشیده و بخت
 صرف بخت باشد این بخت است بخت عقل بخت عقل و در ان بخت در بخت

سید احمد علی

[illegible]

برهمناسان محول ساخته سجانان صعب کعبه نغمیت که گل ناله این برستان چون
 عندلیبان نکشم و خوش امکان و سر سر تورگان نش چون شرکان بکوان حریف عرف هم نهد
 ستان خوشش را دقید آر سیدگی رقوم باز کوسه طفلان دبستان شروه آرد و عیند
 و سالی یانش را بے کلفی عاشق آدابا البشور و سید شیراز کتاب را از سر بیا
 چون رشته طاق عشاق از نظار و مشوقی خطر گستن و نقدا س نعل شیرین باز
 که بچه پیغمبر و چالست با کام پسند دریا بکایان محبت بپایان احتلاط برستن گزیر
 نهاد ما را را بے پس که چه جسم گیر و زینت حدای قدما را دگشالی حاصل نشا
 ابرو پیدا یان این شبنم از سر و اندر و بانیت مذکر خفه کشته ده و عشره جگر گیری منکین
 لاساتش بر جایت ماسود کیا عاشقان ناله روده ملک استایت پید و مدینه سنگنه و بوشهر
 بے لطف ناز و دیو و سوز و شربت خوشی اش را چشم انتظار برادر و اربابان که گزیر از انکس
 و شیرین کار کشش اگرش هر خوش آتین آتک لونه شاسان این سلسله که انگشت چرخان گیرد
 که چشمه شیران انجینت معان مرکار و نامد سخن و بپایان کعبه بر کنارت و در شایه چرخ
 و بلند سر انجام طاقه بخرا کشد اهل شرب و شراب و کجایان سبک و جامه بدان آخر
 و علمایان کات بخت و شاد و آینه نیز حیرت تحسین نام پستانه که بسا و ایشامه سخن و چرخ
 بر دریا نش از غبار بسا و بر گرد و و میا به که حبت بیامن آمدار
 بنشته شده طبعیت که نقشند شریا قفا و سخن سمت تاشش کایان آرد
 در نظر دارد و از غفل و خوابه مشک و خیال مردم صورتی بدیده و مال آرد

وہی ہے جو کہ اس کے لئے ہے

[illegible]

۱- قلب و عروق
۲- دستگاه گوارش
۳- دستگاه تنفسی
۴- دستگاه ادراری
۵- دستگاه تولید مثل
۶- دستگاه گردش خون
۷- دستگاه حرکتی
۸- دستگاه حسی
۹- دستگاه عصبانی

۱۵۰
 سوره قاف
 ۱۵۱
 سوره قاف
 ۱۵۲
 سوره قاف
 ۱۵۳
 سوره قاف
 ۱۵۴
 سوره قاف
 ۱۵۵
 سوره قاف
 ۱۵۶
 سوره قاف
 ۱۵۷
 سوره قاف
 ۱۵۸
 سوره قاف
 ۱۵۹
 سوره قاف
 ۱۶۰
 سوره قاف

۱۰
 ۱۱
 ۱۲
 ۱۳
 ۱۴
 ۱۵
 ۱۶
 ۱۷
 ۱۸
 ۱۹
 ۲۰
 ۲۱
 ۲۲
 ۲۳
 ۲۴
 ۲۵
 ۲۶
 ۲۷
 ۲۸
 ۲۹
 ۳۰
 ۳۱
 ۳۲
 ۳۳
 ۳۴
 ۳۵
 ۳۶
 ۳۷
 ۳۸
 ۳۹
 ۴۰
 ۴۱
 ۴۲
 ۴۳
 ۴۴
 ۴۵
 ۴۶
 ۴۷
 ۴۸
 ۴۹
 ۵۰
 ۵۱
 ۵۲
 ۵۳
 ۵۴
 ۵۵
 ۵۶
 ۵۷
 ۵۸
 ۵۹
 ۶۰
 ۶۱
 ۶۲
 ۶۳
 ۶۴
 ۶۵
 ۶۶
 ۶۷
 ۶۸
 ۶۹
 ۷۰
 ۷۱
 ۷۲
 ۷۳
 ۷۴
 ۷۵
 ۷۶
 ۷۷
 ۷۸
 ۷۹
 ۸۰
 ۸۱
 ۸۲
 ۸۳
 ۸۴
 ۸۵
 ۸۶
 ۸۷
 ۸۸
 ۸۹
 ۹۰
 ۹۱
 ۹۲
 ۹۳
 ۹۴
 ۹۵
 ۹۶
 ۹۷
 ۹۸
 ۹۹
 ۱۰۰

در پشت نه دکان که محیط این معانی را بپایان آورد و بدین گونه اثری است و در این نسخه
اگر بر بان فرستاد فوج بر اهل نباشد آن ترجمه حاصل است اما محال می تواند شد ان شاء
فرخنده و در شامی که این غزل را در شام و با جو خواهر بود و حالت که
بر نوشته میسر از این صبح مرحوم نوشته شده و هنگام گذران سخن را فرمود
که بار دیگر ترکیب این چهار عنصر گفتا می وجود عنصری طبع نمود و
ساخته سخن را فلک ساخته معانی را در شیشه دل بر جرحه میوه در آب
معانی آغاز گوهر است که در دستان شعرید و کار است مشهور ابایی ترجمه
قصه پر از دواستان سخن و شعر انگیزه شیرین شده و در دکان خوش کام اگر
در پیشروان که غم از شتاب فریاد و تلخ شایه از سر پر دین برگزیده باشد اگر
و کان سینه و کینه خود را با شایان پر از دین بجا آمد احمد که بر بختان ظاهر شده و که
خانه منبرین تمامه من اگر کینه چال و دات که در پیرایه را اسیر شود در آید
مقدم است خلاص آب شیشه در نیم آورده و غنچه میوه در آب باشد بر زبان آورد و میوه
گفته و نوشته مرا عین صدق و محسن فراب باید دانست چندین هزاره سلاطین
که در صدق قول خود احوال و مبالغه نمایم مصرعه بآن می باشد و مستجاب سخن
از دماغ اشخاص معانی نگی و پذیرد و گفته می را از اندک و در دکان آن هر یکی پیدا
و اگر ایام اگر سوزن دین باشد که بجهان بر آرد اگر دست طلب باشد در دکان شایان
از دکان اشخاص بآن طاعت است چه خوش آید و نماید از دکان طراز که او افعی که کینه بپایان

بشام اعلیٰ که آگاهت ترسیده بود و بار مقتضای ظاهر نشان بشیوه خود و آری
 بے لزوم الحال که آن دقیقه نشان امر او نصب استبق انقضال تقدیم نمود
 با وی این امر شریف شده اند برین شیر خواہ عباد اسد نیز لازمست که مراعات
 این امر و قیام بر نشان و حال شریف و موقع درین مختصا قطع است بیا در
 باب اجناس است که فوائدها با تمام آن مامور است اشارت فرمود و چون در
 آن بشرقین رسید تاج فرمودند که با وجود سبق رود ابط سلاطین
 و در آری برین برتر است و شرف تحویل اجناس سلبه خود و دیگر در فتنه نشان
 و بار چنگی پرده چنگی است مناسب نمیکند بکجهت آن بود که به تحفه از کوزه
 آن بخور مساع دقیقه نشانست غلبه که در شرف و مستور خواهد بود که بخار خرمیار
 بهر طرف از اطراف و قطب از اقطار که روانه میکردند چون آوریون احاطه
 شایسته مراتب حسن سے و وفوق آن جامعیت است بمنتهی از منایان در شرف
 بازایت نمایانند که باین نقشه است خدمت سگاسه خود را بر آریا و کمان
 پائین سر قیلاف مصیر ظاهر نشان از تیر و نمونہ است که بعد از اطلاع آن در
 سلاطین فرموده است بر تفصیل فرمود بر ابط سلاطین حسب یکمین از منظر
 بد کشته نفر نشان و اجناس مفصله فاکم ابواب یکبار و دیگر و دیگر
 اصل است که قیام فیضان مجدده که در فطر و اسلاطین سید این
 و شرف از محنت بخت آریا من دوستی که بهماره چندین بار شاه

این امر و قیام بر نشان و حال شریف و موقع درین مختصا قطع است بیا در
 باب اجناس است که فوائدها با تمام آن مامور است اشارت فرمود و چون در
 آن بشرقین رسید تاج فرمودند که با وجود سبق رود ابط سلاطین
 و در آری برین برتر است و شرف تحویل اجناس سلبه خود و دیگر در فتنه نشان
 و بار چنگی پرده چنگی است مناسب نمیکند بکجهت آن بود که به تحفه از کوزه
 آن بخور مساع دقیقه نشانست غلبه که در شرف و مستور خواهد بود که بخار خرمیار
 بهر طرف از اطراف و قطب از اقطار که روانه میکردند چون آوریون احاطه
 شایسته مراتب حسن سے و وفوق آن جامعیت است بمنتهی از منایان در شرف
 بازایت نمایانند که باین نقشه است خدمت سگاسه خود را بر آریا و کمان
 پائین سر قیلاف مصیر ظاهر نشان از تیر و نمونہ است که بعد از اطلاع آن در
 سلاطین فرموده است بر تفصیل فرمود بر ابط سلاطین حسب یکمین از منظر
 بد کشته نفر نشان و اجناس مفصله فاکم ابواب یکبار و دیگر و دیگر
 اصل است که قیام فیضان مجدده که در فطر و اسلاطین سید این
 و شرف از محنت بخت آریا من دوستی که بهماره چندین بار شاه

مجلس شورای عالی
وزارت معارف و اوقاف و صنایع مستظرفه
تاریخ ۱۳۰۵
شماره ۱۶۵

مرور عنوان مکتوب است آنکه خدمت نشان فغان در راسته فرزند و زمانه سرت
اند و در نیمه فرزند محفل محبت و نشاط مجلس طراز خوشه لی داماد لگت ته بر روی دو سخی
و علت دایع التیام و یکجسته سر مطهره تمام یکجسته شام افست و با اتحاد و منبر گردانیده
و از فردا و تو حیات منیرت بی انداز و محل گشت اجتن که در نشاط امکان و سرکاری بقای
آتش جانان مرگ پسند بدو گشت گمان زبان دانید گمان تواند بود و همین مشیوه مستور
مرا افست و اقامت است که شمع لبستان سراسر یکجسته و شیرانه کتاب خوشه لی و شاد گامیت
گردید یکجسته و در نهان عاقبت بیخه شادان قافیه اجتنه و در نیمه حضور شاد
منور و داند در کمالش غیرم و حصول این کام اتمام منیر مایه یقین محفل است که آنکه
ارباب در یافت که در مشیوه و در سبک از بنگان پیش و در مرا هم پیش بیخه از سراسر امکان
این طریق در پیش اند و بکار برای هر یک و در هر شخص تشیید این بناس استوار و از هر یک
چون دست از ارسال تخت و دایا بدوستان آمد و شد و رفاه قیامین ایشان
مقتیت به نظر بود و نامد بس مرور و یکجسته و شاد دوستی را این دایس زیبا
از این میراث خوشه شاد به نظر میسر از اجناس اندیکه تیار بود و مخصوص گشت یکجسته
از جانب قورچ با شسته آذربایجان بوزیر اعظم
خواندگار نوشته شده بود و بسته بر یاقین دولت و اقبال و گشتن
خشت و احوال و دستور اعظم و مشیر ثم از رخات صاحب غایت حضرت
بزدان رحمت الهی و بزرگوار نام فاضل خاتون و من جان و در هر یک از این شریک کام

در مقام محفل محبت و نشاط
مجلس شورای عالی
وزارت معارف و اوقاف و صنایع مستظرفه
تاریخ ۱۳۰۵
شماره ۱۶۵

۱۶۵
مجلس شورای عالی
وزارت معارف و اوقاف و صنایع مستظرفه
تاریخ ۱۳۰۵
شماره ۱۶۵

مجلس شورای عالی
وزارت معارف و اوقاف و صنایع مستظرفه
تاریخ ۱۳۰۵
شماره ۱۶۵

[illegible]

ست که برادر امان دایا ایام و رعایت اینست که با لطف نمود و اندو بر حجب افزوده
و در توجیه طریقی که بقصد خیر اندیشی و تریبیک و منیر بنیاد نظیر بادشاهان و
با بر عین مطالب یافته میشوند لازم است که بنظر مرعیات آئینه خاطر این طبقه علیه
از غبار گفت منصف سازند و شرعیه در باب خود او در یک کسب نوجوانان و اشیاء
تجیز و التذکره و در این احتیاط کشید و مرکب ناخت خراسان نیز گرد صورت
تجیز یافته بود کیفیت محاربات و قریبش مفرق تاش و استیلا و افتاد این گرد و نصرت نمود
بر اصاغر و اعلا طایفه است و در این باب تصدیق ندادن آن که رسید و آگاه است
او پس میداند ایامیکه در باب مقیم و استنق شیوه التیام شده بود و در باب و استنق
ظاهر است که اندک است و این دولت ابد میزد همیشه بادشاهان طرف و اکناف بلد است
و مطهرت این خاندان ولایت نشان از عاقد گوسه تفوق در حمان ریود و اند
چون بادشاهان و اکتا بر سایه رحمت پروردگار اند بقتضای لوازم ملکیت همراوه
مشرق عنایت از این قرن استفاضا و از جهالتش بوده اند و معیت
و انتقام که خورشید چهره افروز و جوهر شمع و مشرق و غروب و غایت نیست
شرعیه در باب فرستادن و له علیه دران خان تجار شس یافته بود و بران حق
نشدت اس ظاهر است که منهل غلب و دوستی قدیم بسبب تشریف آن حق نیست پس
که در غایب نیست و با وجود سنج قضیه جانگوسه مستغرق بحار رحمت و انوار
از یک جان خاقان و رضوان مکان عین پیشیان که اسود و ماهنور و انوار است

که وقت مدتی که نه جمعه انداخته شود که در آن سال بار و توفیق آفت و مسخ
کلفتی که میانه با دشمنان هر قدر در نموده بود و خبری که حاصل و نتیجه آن زمان
نخ و ناگواری بود بدین عرض قلم این امر از خود مسئله جرات این بندگان و مقصد هر خبر از
دائر و قابلیت عرض برین بود و نیز در عهد و ترانه و تصویر این نامه و ایالات
که این وقت قابل آن بود که خطی مشافهت و انقضای است با امرات امواد گران و در میان
آمد و رفت تو اقل که در حقیقت صلاح رسد است ایشان و منافع جمیع با دشمنان و این
ست و در ایامیکه مثل عذاب و دوستی قدیم باز گشته است شورش منافع ایشان
و غیر آن آورده شده بود و درین ایام هیچ وجهی از وجود سد باب سد و در و در و
این حاجت شد و خواهر شد و هر یک در باب صداقت و محبت و ایثار و ایثار این طبع
میله و در این ولایت نشان که قبل از آنکه در آن حال جهان باشد و تحریر یافته بود و در
مراتب آنجا هست میست که بقفاست با و در تمام آنجا که از تمام دوستی این
مسئله علیه که چنین آن نامه صاحب میانان و بیایان است گشتن قابل آن دولت تو را که از
این زمان یافته و کار بدست این دو دولت و در آن زمان و قابل است بدان آن دولت
حضرت و منافع پذیرفته و در خبر است و تحریک است بنای مثبت و در آن که حوادث
رویداد و در مکر زلزله آن سرور گریان و انگشت حیرت و در میان مانده و در آب و
بازال سانس حق نیست ناسی که والد او که رب الفی او بود و در آن زمان و در آن زمان
و بسته و پلان مسایات و افتخار و منیر و از اشرفیات انظار خورشید انوار است

کما که کونست و آلتی و تخت و موزات میدهد و بسیار است حق حضرت خانان
 عیسی مسلمان عیسی آسمانی باین مرتبه که منظور انظار بهمانی است رسید، حق
 نمائند که چندین ساله را نسیا و منسیا انگاشته از طرفین محبت و آداب دوستی
 بسیار میدید و در هرگاه حق چندین ساله است را فراموش کند حق نیست بنیادین و فراموش
 بطریق دوستی و آداب و است (این تم سخنی بگویم عمل تمام و نوازند بود اگر عظمی حضرت
 فراموش است تعلیم و دانش و نبیست و نبیست و آفرینش و آداب خانان و شیوان مکان
 فراموش آشیان را اگر خلاف دوستی بخاطر سبب که میرسد با وجود و وقوع غیبت
 که هر یک از آن به تنهایی است اما گفت بی اندازه بود آن عهد آسان و سبب که
 بنیادیکه میدادند رخت اشرف میفرمودند در میبویست با وجود و وقوع این قسم
 تضاد با تقدیم هر یک نیست و نسبت از طرف دوست بود و آنچه در آید خرد با سبب
 آن بزرگ کرده آفرینگار باعث آمدن و آمدن و درگاه و آید گشتن شاهزاده و آید
 و خبر و گفت و در حزن این هم آمده بود و بر خود و بزرگ است و نسبت که از آنرا این
 دولت و صورتی آشیان که میر عالم آفرینگار گیرس به هم شرف خود که عبارت از
 دو دمان آشیان این آنگاه را در عالی مقام است تحول نمود و نماند بلند مکان بگیا
 گیر و در آید خلاف بیعت میبویست با وجود و نسبت آشیان فراموش مکانی
 صاحبقران در دوازده ساله به شیر و سمرقند و سیستان و آید در قریه فراموش آشیان
 اعزاز و آید در دوازده ساله و جنگ کشیده بود و ندید که در زمان آن گیر و در

کما که کونست و آلتی و تخت و موزات میدهد و بسیار است حق حضرت خانان
 عیسی مسلمان عیسی آسمانی باین مرتبه که منظور انظار بهمانی است رسید، حق
 نمائند که چندین ساله را نسیا و منسیا انگاشته از طرفین محبت و آداب دوستی
 بسیار میدید و در هرگاه حق چندین ساله است را فراموش کند حق نیست بنیادین و فراموش
 بطریق دوستی و آداب و است (این تم سخنی بگویم عمل تمام و نوازند بود اگر عظمی حضرت
 فراموش است تعلیم و دانش و نبیست و نبیست و آفرینش و آداب خانان و شیوان مکان
 فراموش آشیان را اگر خلاف دوستی بخاطر سبب که میرسد با وجود و وقوع غیبت
 که هر یک از آن به تنهایی است اما گفت بی اندازه بود آن عهد آسان و سبب که
 بنیادیکه میدادند رخت اشرف میفرمودند در میبویست با وجود و وقوع این قسم
 تضاد با تقدیم هر یک نیست و نسبت از طرف دوست بود و آنچه در آید خرد با سبب
 آن بزرگ کرده آفرینگار باعث آمدن و آمدن و درگاه و آید گشتن شاهزاده و آید
 و خبر و گفت و در حزن این هم آمده بود و بر خود و بزرگ است و نسبت که از آنرا این
 دولت و صورتی آشیان که میر عالم آفرینگار گیرس به هم شرف خود که عبارت از
 دو دمان آشیان این آنگاه را در عالی مقام است تحول نمود و نماند بلند مکان بگیا
 گیر و در آید خلاف بیعت میبویست با وجود و نسبت آشیان فراموش مکانی
 صاحبقران در دوازده ساله به شیر و سمرقند و سیستان و آید در قریه فراموش آشیان
 اعزاز و آید در دوازده ساله و جنگ کشیده بود و ندید که در زمان آن گیر و در

کما که کونست و آلتی و تخت و موزات میدهد و بسیار است حق حضرت خانان
 عیسی مسلمان عیسی آسمانی باین مرتبه که منظور انظار بهمانی است رسید، حق
 نمائند که چندین ساله را نسیا و منسیا انگاشته از طرفین محبت و آداب دوستی
 بسیار میدید و در هرگاه حق چندین ساله است را فراموش کند حق نیست بنیادین و فراموش
 بطریق دوستی و آداب و است (این تم سخنی بگویم عمل تمام و نوازند بود اگر عظمی حضرت
 فراموش است تعلیم و دانش و نبیست و نبیست و آفرینش و آداب خانان و شیوان مکان
 فراموش آشیان را اگر خلاف دوستی بخاطر سبب که میرسد با وجود و وقوع غیبت
 که هر یک از آن به تنهایی است اما گفت بی اندازه بود آن عهد آسان و سبب که
 بنیادیکه میدادند رخت اشرف میفرمودند در میبویست با وجود و وقوع این قسم
 تضاد با تقدیم هر یک نیست و نسبت از طرف دوست بود و آنچه در آید خرد با سبب
 آن بزرگ کرده آفرینگار باعث آمدن و آمدن و درگاه و آید گشتن شاهزاده و آید
 و خبر و گفت و در حزن این هم آمده بود و بر خود و بزرگ است و نسبت که از آنرا این
 دولت و صورتی آشیان که میر عالم آفرینگار گیرس به هم شرف خود که عبارت از
 دو دمان آشیان این آنگاه را در عالی مقام است تحول نمود و نماند بلند مکان بگیا
 گیر و در آید خلاف بیعت میبویست با وجود و نسبت آشیان فراموش مکانی
 صاحبقران در دوازده ساله به شیر و سمرقند و سیستان و آید در قریه فراموش آشیان
 اعزاز و آید در دوازده ساله و جنگ کشیده بود و ندید که در زمان آن گیر و در

۱- حضرت علی (ع) ۲- حضرت فاطمه (ع) ۳- حضرت زین العابدین (ع) ۴- حضرت محمد باقر (ع) ۵- حضرت سید الشهدا (ع) ۶- حضرت امام رضا (ع) ۷- حضرت امام جواد (ع) ۸- حضرت امام محمد تقی (ع) ۹- حضرت امام کاظم (ع) ۱۰- حضرت امام جعفر صادق (ع) ۱۱- حضرت امام موسی کاظم (ع) ۱۲- حضرت امام علی نقی (ع) ۱۳- حضرت امام حسن مجتبی (ع) ۱۴- حضرت امام حسین (ع) ۱۵- حضرت امام زین العابدین (ع) ۱۶- حضرت امام جعفر صادق (ع) ۱۷- حضرت امام محمد تقی (ع) ۱۸- حضرت امام کاظم (ع) ۱۹- حضرت امام جواد (ع) ۲۰- حضرت امام رضا (ع) ۲۱- حضرت امام سید الشهدا (ع) ۲۲- حضرت امام محمد باقر (ع) ۲۳- حضرت امام زین العابدین (ع) ۲۴- حضرت امام حسین (ع) ۲۵- حضرت امام حسن مجتبی (ع) ۲۶- حضرت امام علی نقی (ع) ۲۷- حضرت امام موسی کاظم (ع) ۲۸- حضرت امام جعفر صادق (ع) ۲۹- حضرت امام محمد تقی (ع) ۳۰- حضرت امام کاظم (ع) ۳۱- حضرت امام جواد (ع) ۳۲- حضرت امام رضا (ع) ۳۳- حضرت امام سید الشهدا (ع) ۳۴- حضرت امام محمد باقر (ع) ۳۵- حضرت امام زین العابدین (ع) ۳۶- حضرت امام حسین (ع) ۳۷- حضرت امام حسن مجتبی (ع) ۳۸- حضرت امام علی نقی (ع) ۳۹- حضرت امام موسی کاظم (ع) ۴۰- حضرت امام جعفر صادق (ع) ۴۱- حضرت امام محمد تقی (ع) ۴۲- حضرت امام کاظم (ع) ۴۳- حضرت امام جواد (ع) ۴۴- حضرت امام رضا (ع) ۴۵- حضرت امام سید الشهدا (ع) ۴۶- حضرت امام محمد باقر (ع) ۴۷- حضرت امام زین العابدین (ع) ۴۸- حضرت امام حسین (ع) ۴۹- حضرت امام حسن مجتبی (ع) ۵۰- حضرت امام علی نقی (ع) ۵۱- حضرت امام موسی کاظم (ع) ۵۲- حضرت امام جعفر صادق (ع) ۵۳- حضرت امام محمد تقی (ع) ۵۴- حضرت امام کاظم (ع) ۵۵- حضرت امام جواد (ع) ۵۶- حضرت امام رضا (ع) ۵۷- حضرت امام سید الشهدا (ع) ۵۸- حضرت امام محمد باقر (ع) ۵۹- حضرت امام زین العابدین (ع) ۶۰- حضرت امام حسین (ع) ۶۱- حضرت امام حسن مجتبی (ع) ۶۲- حضرت امام علی نقی (ع) ۶۳- حضرت امام موسی کاظم (ع) ۶۴- حضرت امام جعفر صادق (ع) ۶۵- حضرت امام محمد تقی (ع) ۶۶- حضرت امام کاظم (ع) ۶۷- حضرت امام جواد (ع) ۶۸- حضرت امام رضا (ع) ۶۹- حضرت امام سید الشهدا (ع) ۷۰- حضرت امام محمد باقر (ع) ۷۱- حضرت امام زین العابدین (ع) ۷۲- حضرت امام حسین (ع) ۷۳- حضرت امام حسن مجتبی (ع) ۷۴- حضرت امام علی نقی (ع) ۷۵- حضرت امام موسی کاظم (ع) ۷۶- حضرت امام جعفر صادق (ع) ۷۷- حضرت امام محمد تقی (ع) ۷۸- حضرت امام کاظم (ع) ۷۹- حضرت امام جواد (ع) ۸۰- حضرت امام رضا (ع) ۸۱- حضرت امام سید الشهدا (ع) ۸۲- حضرت امام محمد باقر (ع) ۸۳- حضرت امام زین العابدین (ع) ۸۴- حضرت امام حسین (ع) ۸۵- حضرت امام حسن مجتبی (ع) ۸۶- حضرت امام علی نقی (ع) ۸۷- حضرت امام موسی کاظم (ع) ۸۸- حضرت امام جعفر صادق (ع) ۸۹- حضرت امام محمد تقی (ع) ۹۰- حضرت امام کاظم (ع) ۹۱- حضرت امام جواد (ع) ۹۲- حضرت امام رضا (ع) ۹۳- حضرت امام سید الشهدا (ع) ۹۴- حضرت امام محمد باقر (ع) ۹۵- حضرت امام زین العابدین (ع) ۹۶- حضرت امام حسین (ع) ۹۷- حضرت امام حسن مجتبی (ع) ۹۸- حضرت امام علی نقی (ع) ۹۹- حضرت امام موسی کاظم (ع) ۱۰۰- حضرت امام جعفر صادق (ع)

بر آن کلمه سلم و دانشمند است و از نیاحت که غایب تمام صریحان مدد و تعداد
 انساب بنیاد و اوصاف جمیع بیابان آن معلوم ایشان رفیع الارکان که
 از معجزه گنجین دوزخ و جود و پیوند و چون مسیحت مدینه آید غایب
 در مقام میان امر که از موضع نفعی نفع خلیج باشد ناب باشد ناب
 می باشد چه آنچه در طراز زبان گنج غریب من طراز زبان چیز باشد اء اء آن
 می نماید مذهب اعظم عنان از انوار بیابان نمود و در مدت منیر خورشید ضیا
 که از معقل غنایات خان ارض و ساجد منقش و منقش خواهد بود که در کسرتن سبز
 از زمین قاصریان بعد از بارش بطلان باران بیابان زبان بشکر احسان
 در دایره شکر بر امتیاز بر غنیان کشور دشت و درین مسیحت پر شبیه و نخواهد بود
 که مبط جود آن حاکم خلف عظیم ماهرگاه و بهر سندی از دریافت حاصل نمود باشد
 چه پادشاه بنیاد اعظم غیر مترتب خواهد بود و غریب مدایع عرفی بخت را اگر از سب
 از دست و بازو مال آید جز به عاقل باشد ذات مستور و صفات در انوار
 قویست بجهت ازین بگریخته بر آن آید که چو سسته و ساد و بر سر سسته و سسته
 و مخلص پرورد وجود ساسات گرسه غریب و از سسته بود و هموار و محسوسات اعیان
 و در سب از این ششای اخیار با خوار و مران و ملام از نیم اعتدال رفیع غایت
 کمال بر نباتات حجاب لطیف و زلال شده بود و شرب این شمع غایت ملاک آن ترایان
 نه بود مال برگزیدگان آفتاب و نواب و شمار میو دگر است و دل حقیقت منزل آن

[illegible]

این کتاب از کتب معتبره است
 و در آن اخبار و مناقب
 ائمه اطهار علیهم السلام
 و سادات و اولاد ایشان
 و فضائل و مناقب ایشان
 و اخبار و مناقب ایشان
 و سادات و اولاد ایشان
 و فضائل و مناقب ایشان
 و اخبار و مناقب ایشان

بایست که بریزش رگ ابرنامه باران طراوت و شگفتی تواند یافت لیکن باز نمیر
 اند و غن غنچه رفته شکفته افلاک و دستان و دوا که نمیتواند داشت و اشل
 رد اتم آن گدسته و الایجاب اختلاف شمال و سبامتو ارباب و مکتوبیکه بعالمیاد
 حاج علیخان سردار آذر با سجان نوشته شده و پیوسته
 سنده دولت و کامرانی و وزیران و اسباب حصول مطالب دارین مبا
 بحکم خواش و دستان با دوا و دواخانه سحبه طرز پنهان رسوم لطیف
 و احسان که در دید و جنبش مکار عرائس سعادت فایه چشم خفته نگردد و دل را
 چون جمال آنکس و در آن لبریز میش و نشاط و خوشدست و اشیاء نمود و
 چاهر سرمد اش بر برت بیانی افزود و کمال قابل پیشی و برکت سی آفتاب
 چون سطل بن لطیف بیرون از مقیاس قیاس مانند یک اناس که در منزل
 قلوب در جوشش عمارن دخول میباشد بر جمیع سنجال روان بود و جمال با کمال
 بقدر خواش خاطر شکر غایت بیخایت تواند نمود نیات امید که چو سبسته
 شروابن کچم اخزان را به جسم نسیم الفتات چشم روشن نماید امام غفلت و
 جلالت و ابدت و شوکت دایم با و کما سبسته که بجز زیر رشت نوشته
 نه زند ااعند غنصه القا یا حال حیثیت و الا خلاص با حق
 از ان نه زند و لکن دامن من امن شوق ملاقات گشته احرام طواف
 حرم عرفه لبه مغرب میل متنه فائز میگردد و قطع نظر از تحقیق موجبات مراعات

این کتاب از کتب معتبره است
 و در آن اخبار و مناقب
 ائمه اطهار علیهم السلام
 و سادات و اولاد ایشان
 و فضائل و مناقب ایشان
 و اخبار و مناقب ایشان
 و سادات و اولاد ایشان
 و فضائل و مناقب ایشان
 و اخبار و مناقب ایشان

این کتاب از کتب معتبره است
 و در آن اخبار و مناقب
 ائمه اطهار علیهم السلام
 و سادات و اولاد ایشان
 و فضائل و مناقب ایشان
 و اخبار و مناقب ایشان
 و سادات و اولاد ایشان
 و فضائل و مناقب ایشان
 و اخبار و مناقب ایشان

صفات حمیده و که دارند علت نام و رعایت کشیمه قدرتی مدام عاقل باشد باینکه
چون سطری از کتب بکمال نقل مکالمه غایبانه میماند شد بدین دو کلمه اگر گفتند و سلا
بود و کایاب پسند کتابی که بشا و وردی خان بکلیه گزیده گردید
نوشته پیوسته منطبق آفتاب اشراف و کرایس خورشید ابدی است مانند نجم در
دستاره مجریه باد که گشتن کن و نوا و غلظت حیرت باد بر سر آفتاب ضیا که
کاشت غلام استار از روبرو خیابای اسرار و من و معدن کوک و دلا و ابدان و کوار
چشمه و مانند که عیسای خلیل الرحمن یعنی مثل ابقان خرم عرفان فاضل و فیضیه
طیبر و نازا ابراهیم که از اجاب طلبیه و از اشعار گیلانست بقصد طواف رکن ایمن کعبه که چه
بشبهان میبخت اشراف و قدس باقی اماکن مشرفه مقدسه حرام شایسته حرم حرم و کعبه
و بجزایر و انوار الیودت بین ابراهیم از راه ولایات متعلقه آن عالیجا و مقتضای حسن نظر
که آن جناب متقدّم نقاب اند و این راه سبب حسن ایالت آنها و ابدان و از خار و خسب و در
دایره آن دل ابراب حال از و ساد و نقصان ذوال غنیه میباشند روانه گردید و چون
انوار نیاید مشارالیه خلوت کند خاطر و کارانیش آفتاب حرامت حکم تشنگه و فروخته دارد
بغیر از آنکه گویند بر او سلا اعلی ابراهیم حسن کعبین سحران با نوار مانند مار و دیو و
سنگ ازین گشائی انشائی بشاش رسیده و گاهی بنا بر اقبالش از اشرفات و درویند بخانه
اینان ایش بگمان اینکه رقیبه بشمار اهل خاص خلوص با خدمت ملازمان سالی نامی و شاعران
روست مشرب و در نقاب ایاب و خلوت میزند بود و در پیش آن منور که درین بیت از اهل خاص متعلق ملازمان

مجلس شورای ملی
روزنامه

مست و آرزوی شمر و یکا کاسته خود را در زمین و آرایگان مست او بنویسند و در زمین و آرایگان مست او بنویسند و در زمین و آرایگان مست او بنویسند

کتابی که بابلجاء حاجی علیخان سردار آذربایجان نوشته +

ناتوانی و در اسهال و جود در کارگاه ۱۰۰۰ تن تبار نرین فرزند غم مترا بان عایشه زید

محبوب خدایانوار و تماشای شب اندر روزهای و تنار را با بزم و قیامت هر یک

از سکنان ربع خنجرستان با تمام میرزا دست و دولت دوازده شرکت و پاس آمدگار

و امنیت مشغول تحصیل اہل زمین غایت یزدان ماکرں پس بان حال اہل تمام

والاستقام شیعہ، لکن نرضیٰ اور کون عظیم الشان جانتا اور کون غالب انستہ ارباب

کمال نقارت سخن شہزادہ کون محوطہ سال فتنوں و انفصال طرازہ فرمودہ ابرقہ شہنام مجید

اعمال اور کاموں میں کثرت و تواتر پیشرو و برتر نہ ہو جائے

مادر سے خالی ملاؤ گرنماؤں زمان بکے پردہ از طوارق حدثان احداث دہلہ

مورمان بادبرجوع عزم نہ لگاؤ کہ دیرینے کہ این خواص بحر تنقیب کہ دور دیابت

یہ بیان فکر خاؤں و دریدہ ہے اسکا اسنے دغا ساز بود کہ ایامیچ جہت چشمہ

غرائب اطوار و عجائب آثار کہ بطریق خرق عادت و رسوالفت زمان مسجد ہستمال

مدرجش و دریاں عجوبہ کار بنجواں گل یوم ہرے شان زرخیزش

اکثرین خشک بند و غزالان و خسته آنسوزمین را پاسه سبک جولا فی در کند

۱- مؤرخ جبریل برہمچری و منزوایان استاد عبدون نامیاسکین یادداشتیم زیر ہذا از

پند و اندرز

استاد محترم و مخلص
مدرسہ عالیہ اسلامیہ
لاہور

مصر مورد حسن عایت نیکوگان کج چشم روشنی ساکنان او بد بیت الاخوان آید که درین
اتاق صریحاً سما عجا از نگار که چون آواز خنجر نوبار که کشیم گل و بسمل میباشد بر دماغ کا که
رسید و هم صادق بکذب خیال این غلط اندیش را در فطنور و پیدای امید صد
پای ناصد صلفه اذعان قبول در گوش آفتاب کشید و دماغ را از رسانیدن نواز شامچه
که کیفیت باوه الفانس سینه و از ناز گردانید که چشم از نواز راز باران چون
حسن جبین گلشن سراج دل تهرن مطلع مهر درخشان و شن شد شغل امتناش از سوز
این سرور در مغنی سینه چون عظام رفات اهل قبول نغمه مورد رخت حایت پوشید و چون
روز و داران که از عده نغم بدین طلال عید چشم روشن کردن خود روشن و نشان
پوشید و با کلام معلوم شد که هنوز نهای عجا ز بارور و در وجه طلال با اثرت نیک
ذات شد فانی این خوشدلی و کام و با ده خوش پر از ناز و کاسه و در جام بود که در دست
حیرت آنکه بجز زبان از عده آواز شکران حسان بگوید و نیز لیر کام عبارت و درش و در گون
مائل الفاظه مسا آراید و در اثرات عجز و بیچارگی چشایند و در خلوت چلر و گری تحسین
جواهر و آتشی ناگسری و بیج سگس نشانید و شود اگر ان از پیش را که مسافران بجز
خنگ و زرد لطاب معانی خرف قماش که شالیه و نشان مختل غلط کمال باشد
فهرستان جمال و دار سلطنت غنچ و دلال فرستاد که بر قسم ناس که
در خزن و بان رسیده ابا راز زبان و پس کو میگیو و چار بازار خط نشیت لب
اورد و با خط نالگویش در بر و در دست فروشان ساعد گیو شش سید

این کتاب در بیان فضیلت و برتری حضرت علی علیه السلام و ائمه اطهار علیه السلام و در بیان
 فضیلت و برتری اهل بیت علیهم السلام و در بیان فضیلت و برتری اهل بیت علیهم السلام
 و در بیان فضیلت و برتری اهل بیت علیهم السلام و در بیان فضیلت و برتری اهل بیت علیهم السلام

پس در آن وقت خدیو و وزیر از وی خبر بخبرد و بگویند که تا به تبار دود و دود تا شمس
 نیست نوبت تواند نمود به از یک مود و گفت و شنید و چو گفت پسر مرا هر گز نرسد
 دید و از شنیدن این خرف یار یاران گوهر با گران با نجات کشید
 اکنون چه گوید که با آنکه از گشتن سطر به خوانده تا گفته بر جان نامه رسیده که در
 تقصیر پذیرفته و غبار اقبال از منورین طر فتنه گرد و کتابی که بود بر خیزد
 خوشه شده و عرب بود که سیاه خمیه نشینان رقوم نقوش اش
 پس تراوان معانی که چون آب حیران در دشت دیده انسان جبه
 در بر دهنوا دشمن شد از دنیا دوت هم کرد و رایت پسر و قتل خون طبع
 گوشه او را به ابدال و کنار و گران فیض از دانه بر دانه تا آنکه مدین یام سعادت
 انجام من اینان عهد آریسته بر هفت شیرین چه کانی لشته بر دانه
 برگ گل سحر از افق اغصان اقیه یاست در صابو و جوشن و دگر رسید
 و تخمه فواش روایم صحت مزاج مشرف به خدمت فرشته احترام را که در توایم انکاش
 حنه دن و دشتند رسانیدند و آنچه از سلسله آفرین در دل صفت قرن میدند
 دنیا نایه بر چیدند و با داشتن آن شایان تحسین شنیدند رسیدن شرف صحت
 متواتر و متوالی و سبابه و دام زندگ و درق کردان ایام و ایام ایام ایام
 راسته سلم قنایه با در کتابی که بعد از ایام و سده و ارا و در با نجات
 خوشه شده کمالات لا قیاس فرزند دین خیر دکان بوستان

این کتاب در بیان فضیلت و برتری حضرت علی علیه السلام و ائمه اطهار علیه السلام و در بیان
 فضیلت و برتری اهل بیت علیهم السلام و در بیان فضیلت و برتری اهل بیت علیهم السلام
 و در بیان فضیلت و برتری اهل بیت علیهم السلام و در بیان فضیلت و برتری اهل بیت علیهم السلام

این کتاب در بیان فضیلت و برتری حضرت علی علیه السلام و ائمه اطهار علیه السلام و در بیان
 فضیلت و برتری اهل بیت علیهم السلام و در بیان فضیلت و برتری اهل بیت علیهم السلام
 و در بیان فضیلت و برتری اهل بیت علیهم السلام و در بیان فضیلت و برتری اهل بیت علیهم السلام

